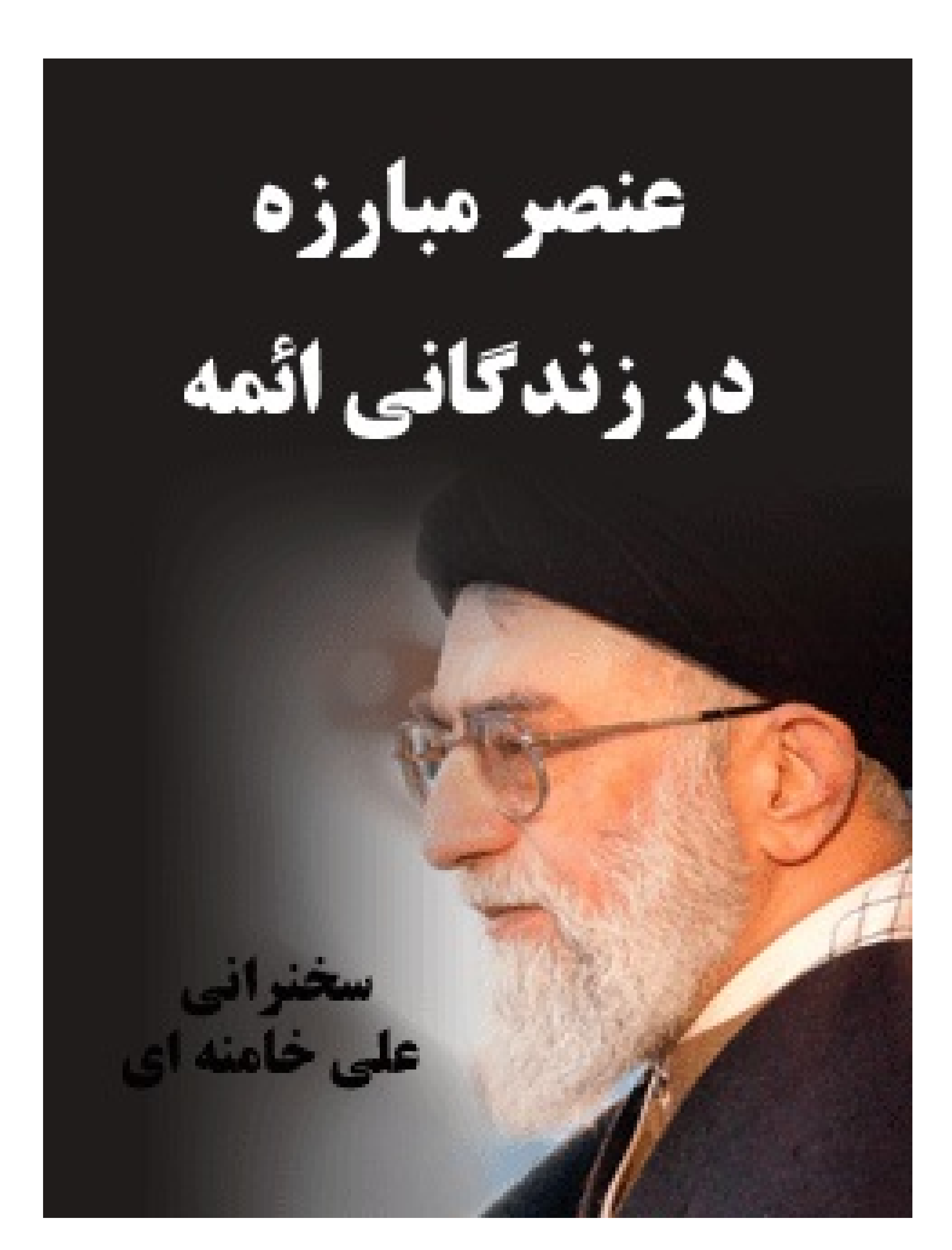

عنصر مبارزه
در زندگانی ائمه
سخنرانی
علی خامنه ای


بسم الله الرحمن الرحیم

عنصر مبارزه در زندگانی ائمه علیهم‌السلام

نویسنده:

علی خامنه ای

ناشر چاپی:

کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عنصر مبارزه در زندگانی ائمه علیهم السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: عنصر مبارزه در زندگانی ائمه علیهم‌السلام/ سخنرانی خامنه‌ای، علی، - ۱۳۱۸.
مشخصات نشر: [مشهد]: کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام، انتشارات، ۱۳۶۵.
مشخصات ظاهری: ص ۷۲
شابک: بها: ۱۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی
یادداشت: سخنرانی علی خامنه‌ای در دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام
موضوع: ائمه اثناعشر
شناسه افزوده: کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام (دومین: ۱۳۶۵: مشهد)
رده بندی کنگره: BP۳۶/۵/خ۲ع۹
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵
شماره کتابشناسی ملی: م‌۶۵-۲۰۰۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

سخنرانی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای

خدا را شکر که یکی از آرزوهای دیرین، در این اجتماع برآورده می‌شود. غربت ائمه علیهم‌السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشد. بلکه در طول قرنها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آنها را استمرار بخشید. یقینا کتابها و نوشته‌ها در طول این قرون از ارزش بی‌نظیری برخوردارند، زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران هست برای آیندگان حفظ کنند. لکن عنصر «مبارزه‌ی سیاسی حاد» که خط ممتد زندگی ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد در لابلای روایات و احادیث و شرح حال های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده است.

ما باید زندگی ائمه علیهم‌السلام را بعنوان درس و اسوه فرا بگیریم و نه فقط به عنوان خاطره‌های شکوهمند و ارزنده، و این بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست.

بنده شخصا علاقه‌ای به این بعد از زندگی ائمه علیهم‌السلام پیدا کردم و بد نیست این را عرض کنم که اول بار این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت بار یک امتحان و ابتلاء دشوار پیدا شد. اگرچه

[صفحه ۲۴]

قبل از آن به ائمه بصورت مبارزان بزرگی که در راه اعلای کلمه‌ی توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند توجه داشتم. اما نکته‌ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد این بود که زندگی این بزرگواران علیرغم تفاوت ظاهری که حتی بعضی در آن احساس تناقض کرده‌اند - در مجموع یک حرکت مستمر طولانی است که از سال یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به سال ۲۶۰ که سال شروع غیبت صغری است خاتمه پیدا می‌کند. این بزرگواران یک واحدند، یک

شخصیتند، شک نمی‌توان کرد که هدف و جهت آنها یکی است پس ما به جای این که بیابیم زندگی امام حسن مجتبی (ع) را جدا و زندگی امام حسین (ع) را جدا و زندگی امام سجاد (ع) را جدا تحلیل کنیم تا احیانا در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره‌ی این سه امام به خاطر اختلاف ظاهری، با هم متخالف و متعارضند، باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال ۲۶۰ هجری این راه را طی کرده است. تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد ولو نه از عصمت، در یک حرکت بلند مدت، تاکتیک ها و اختیار های موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند تند حرکت کند و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند. اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت او را و هدفداری او را می‌دانند یک حرکت به جلو محسوب می‌شود. با این دید، زندگی امیرالمؤمنین (ع) با زندگی امام مجتبی (ع) با زندگی حضرت ابی‌عبدالله (ع) با زندگی هشت امام دیگر تا سال ۲۶۰

[صفحه ۲۵]

یک حرکت مستمر است.

این را در آن سال بنده متوجه شدم و با این دید وارد زندگی این بزرگواران شدم و هرچه پیش رفتم این فکر تأیید شد.

البته بحث در این باب، در گنجایش یک مجلس نیست ولیکن توجه به این که زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار از اهل‌بیت رسول خدا (ص) با یک جهت گیری سیاسی همراه است، قابل این هست که مورد یک بحث جداگانه قرار بگیرد و بنده امروز به این مطلب خواهم پرداخت. در پیام سال گذشته اشاره کردم به مبارزه‌ی حاد سیاسی در زندگی ائمه و در زندگی امام هشتم (ع)، امروز این جمله را مایلم با شرح و تفصیل عرض کنم.

مفهوم مبارزه حاد سیاسی

اولا مبارزه‌ی سیاسی یا مبارزه‌ی حاد سیاسی که ما به ائمه علیهم‌السلام نسبت می‌دهیم یعنی چه؟

منظور این است که مبارزات ائمه معصومین علیهم‌السلام فقط مبارزه‌ی علمی و اعتقادی و کلامی نبود، از قبیل مبارزات کلامیی که در طول همین مدت؛ شما در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید، مثل معتزله و اشاعره و دیگران. مقصود ائمه از این نشستن‌ها و حلقات درس و بیان حدیث و نقل معارف و بیان احکام فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آنها وابسته بود ثابت کنند. چیزی بیش از این بود.

همچنین یک مبارزه‌ی مسلحانه هم نبود از قبیل آن چیزی که در زندگی جناب زید و بازماندگانش و همچنین بنی‌الحسن و بعضی از آل جعفر و

[صفحه ۲۶]

دیگران در تاریخ زندگی ائمه دیده می‌شود. آن نوع مبارزه را هم ائمه علیهم‌السلام نداشتند، البته همین جا اشاره کنم (بعدا اگر رسیدیم و وقت بود یک قدری تفصیلی تر عرض خواهم کرد) آنها را بطور مطلق تخطئه هم نمی‌کردند. بعضی را تخطئه می‌کردند به دلایلی غیر از نفس مبارزه‌ی مسلحانه. بعضی را هم تایید کامل می‌کردند در بعضی هم شرکت می‌کردند به شکل کمک پشت جبهه.

به این حدیث از امام صادق (ع) توجه کنید:

«لوددت ان الخارجی یخرج من آل محمد و علی نفقهٔ عیاله»

«هر آینه دوست دارم که خروج کننده‌ی آل محمد قیام کند، و مخارج خانواده‌اش بر عهده‌ی من»

کمک مالی، کمک آبروئی، کمک به جا دادن و مخفی کردن و از این قبیل. لکن خودشان بعنوان ائمه علیهم‌السلام آن سلسله‌ای که ما می‌شناسیم، وارد در مبارزه‌ی مسلحانه نبودند و نمی‌شدند. مبارزه‌ی سیاسی نه آن اولی است و نه این دومی، بلکه عبارت است از مبارزه‌ای با یک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما حکومت علوی.

ائمه از لحظه‌ی وفات رسول الله (ص) تا سال ۲۶۰ درصدد بودند که حکومت الهی را در جامعه‌ی اسلامی به وجود بیاورند. این اصل مدعاست. البته نمی‌توانیم بگوییم که می‌خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان - یعنی هر امامی در زمان خودش - به وجود بیاورند. آینده‌های میان مدت و بلند مدت و در مواردی هم نزدیک مدت وجود داشت. مثلا در زمان امام مجتبی (ع) به نظر ما تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی در آینده‌ی کوتاه

[صفحه ۲۷]

مدت بود. این جمله‌ی امام مجتبی (ع):

«ما ندری لعله فتنة لکم و متاع الی حین» [۱].

در جواب آن کسانی از قبیل مسیب ابن نجبه و دیگران که می‌گفتند: چرا شما سکوت کردید؟ اشاره به همان آینده است. و در زمان امام سجاد به نظر بنده برای آینده‌ی میان مدت بود. که باز در این باره شواهد و مطالبی هست که عرض خواهم کرد. در زمان امام باقر (ع) احتمال زیاد این است که برای آینده‌ی کوتاه مدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم به گمان زیاد برای آینده‌ی بلند مدت بود. خلاصه، حکومت برای کی؟ مختلف بود، اما همیشه بود. همه‌ی کارهای ائمه علیهم‌السلام - غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلاء و تکمیل نفس یک انسان و قرب او به خداست، بینه و بین ربه - یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجه‌ی با خصوم علمی، با خصوم سیاسی، تأیید و حمایت یک گروه، رد یک گروه و غیر ذلک. همه در این جهت است، برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این مدعاست.

البته همان طور که جناب آقای طبسی اشاره کردند این مطلب، مورد اختلاف نظر بوده و خواهد بود بنده هم اصراری ندارم که درک و برداشت بنده قبول بشود. اصرار دارم که این سرنخ مورد توجه دقیق قرار بگیرد و زندگانی ائمه بازنگری بشود. تلاشی که ما این چند ساله داشتیم برای این بوده که این مطلب چه نسبت به مجموع ائمه علیهم‌السلام، و چه نسبت به فرد فرد این بزرگواران به دلایل قابل قبول مستند شود. البته بعضی از دلائل،

[صفحه ۲۸]

دلائل کلی است مثلا از این قبیل که: می‌دانیم امامت ادامه‌ی نبوت است و نبی، اول امام است. جمله‌ی: «ان رسول الله کان هو الامام » ...در کلام امام صادق (ع) است. که رسول الله برای ایجاد نظام عدل و حق الهی قیام کرد و آن نظام را با مبارزات پیگیر خود به وجود آورد، و تا بود از آن حفاظت کرد. نمی‌شود که امام که دنباله‌ی نبی است از چنین نظامی غافل بماند. این یک استدلال کلی است که البته با بحث زیاد و توجه به نکات گوناگون می‌شود آن را تعقیب کرد. بعضی از دلائل هم دلائل صادره از کلمات خود ائمه علیهم‌السلام یا مستفاد از روش و منش زندگی آنهاست که با توجه به این نکته و با تفطن به این جهت گیری، همه‌ی آنها معنا پیدا می‌کند. و حقیقت این است، یک مقداری هم شرایط و اوضاع خاص زمانه می‌تواند به درک موقعیت آن روز ائمه (ع) کمک کند. کما این که در آن زمان چنین چیزی بود برای ما. در داخل سلول تاریک زندان انسان می‌توانست علت و معنا و وجه: «السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیرذی الساق المرضوض بحلق القیود» [۲] را درست بفهمد و به هر حال این آن جهت گیری و خطی است که می‌خواهیم درباره‌ی آن یک قدری بحث کنیم و من برداشتهای ذهنی خودم را بر این مجلس بزرگ و معظم عرضه بدارم.

اگر بخواهیم عنصر مبارزه‌ی سیاسی را مشخص بکنیم بطور خلاصه باید بگوییم: نه آن چیزی است که در مبارزات کلامی مشاهده می‌شود و نه آن چیزی که در مبارزات مسلحانه. برای کسانی که تاریخ قرن دوم هجری را

[صفحه ۲۹]

خوب می‌دانند و حرکات بنی العباس را از سالهای قبل از ۱۰۰ هجری تا سال ۱۳۲ که آغاز حکومت بنی العباس است مطالعه کرده‌اند مبارزه‌ی حاد سیاسی در زندگی ائمه را می‌توان تشبیه کرد به آن چیزی که در زندگی بنی العباس مشاهده می‌شد. البته اگر کسی در زندگی بنی العباس و مبارزات آنها و دعوت آنها مطالعه نکرده باشد این تشبیه کاملا رسا و گویا نیست. همان جور چیزی در زندگی ائمه علیهم‌السلام هم هست، منتهی با فرقهای جوهری، میان هدف بنی العباس با هدف ائمه، و روشهای آنها با روشهای ائمه، و اشخاص آنها با ائمه. اما شکل و نقشه‌ی کار تقریبا به هم نزدیک است لذا یک جاهایی هم می‌بینیم که این دو جریان با هم مخلوط می‌شوند. یعنی بنی العباس به خاطر نزدیکی طرز کارشان یا تبلیغاتشان و دعوتشان با آل علی (ع)، در مناطق دور از حجاز و عراق این جور وانمود می‌کنند که همان خط آل علی هستند. حتی لباس سیاه را که مسوده در طلیعه‌ی دعوت بنی‌عباس در خراسان و ری بر تن می‌کردند می‌گفتند «هذا السواد، حداد آل محمد و شهداء کربلا و زید و یحیی» [۳] یعنی این پوشش سیاه، لباس ماتم شهیدان کربلا- و زید و یحیی است، و عده‌ای - حتی از سران شان - خیال می‌کردند که دارند برای آل علی کار می‌کنند. یک چنین حرکتی در زندگی ائمه بود. منتهی همان طور که گفتیم با سه تفاوت عنصری در هدف، در روشها و در اشخاص، این معنای مبارزه‌ی سیاسی در زندگی ائمه علیهم‌السلام است.

[صفحه ۳۰]

ترسیم کلی از مبارزه‌ی ائمه

در این جا لازم می‌دانم اول ترسیمی کلی از مبارزه‌ی ائمه علیهم‌السلام ارائه دهم و بعد برگردیم به بعضی از نمودارهای این مبارزه در حیات آن بزرگواران.

ترسیم کلی را در دوران سه امام یعنی، امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سید الشهداء علیهم‌السلام، فعلا مسکوت می‌گذارم. درباره‌ی آنها بحث زیاد شده و تقریبا کسی شبهه ندارد که در حرکت آنها یک جهت گیری سیاسی وجود دارد. از دوران امام سجاد شروع می‌کنیم.

به نظر بنده از دوران امام سجاد (ع) یعنی از سال شصت و یکم هجری تا سال ۲۶۰ که دویست سال است سه مرحله را داریم:

مرحله‌ی اول - از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵ یعنی شروع خلافت منصور عباسی است. که در این مرحله حرکت از نقطه‌ای آغاز می‌شود بتدریج کیفیت پیدا می‌کند، عمق پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند، و اوج می‌گیرد تا سال ۱۳۵. سال ۱۳۵ که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است وضع عوض می‌شود، مشکلاتی پدید می‌آید که تا حدود زیادی پیشرفتها را متوقف می‌کند. در یک مبارزه‌ی سیاسی این جور چیزی پیش می‌آید. در دوران مبارزات خودمان هم نظیر آن را مشاهده کردیم.

مرحله‌ی دوم - ا سال ۱۳۵ تا سال ۲۰۳ یا ۲۰۲ است که سال شهادت امام رضا (ع) است که حرکت و مبارزه از یک نقطه‌ی بالاتر از سال ۶۱ و عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن. منتهی با مشکلات جدیدی آغاز می‌شود و رفته رفته اوج پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند، قدم به قدم به پیروزی نزدیک می‌شود تا سال شهادت امام هشتم. و این جا باز حرکت متوقف می‌شود.

[صفحه ۳۱]

مرحله سوم - با رفتن مأمون به بغداد در سال ۲۰۴ و شروع خلافت مأمونی که یکی از فصلهای بسیار دشوار در زندگی ائمه علیهم‌السلام است فصل جدیدی آغاز می‌شود که فصل محنت ائمه است. بااین که گسترش تشیع در آن روزها بیش از همیشه بود -

به اعتقاد بنـده محنت ائمه هم آن روزها بیش از همیشه بوده - این همان دورانی است که به گمان بنـده تلاش و مبارزه برای هـدف بلنـد مـدت است. یعنی ائمه برای پیش از غیبت صـغری دیگر تلاش نمی‌کننـد بلکه زمینه‌سازی می‌کننـد برای بعدها و این دوران از سال ۲۰۴ ادامه پیـدا می‌کنـد تا سال ۲۶۰ که سال شـهادت امام عسـکری علیه‌السـلام و شـروع غیبت صغری است. هریک از این سه دوره خصوصیاتی دارد که بنده اجمالا خصوصیات این دوره‌ها را عرض می‌کنم.

مشکلات موجود در آغاز دوره‌ی اول

۱- جـو رعـب و وحشـت: دوره‌ی اول که دوره‌ی امـام سـجاد (ع) و امـام بـاقر (ع) و بخشـی از دوران امـام صـادق (ع) است کـار با دشواری فراوان آغـاز می‌شود. حـادثه‌ی کربلاـ تکان سـختی در ارکان شـیعه بلکه همه جای دنیای اسـلام وارد کرد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم، سابقه داشت، اما کشـتن پسـران پیغمبر و اسارت خانواده‌ی پیغمبر و بردن اینها شـهر به شـهر و بر نیزه کردن سـر عزیز زهرا (ع) - که هنوز بودنـد کسانی که بوسه‌ی پیغمبر بر آن لب و دهان را دیـده بودند - چیزی بود که دنیای اسـلام را مبهوت کرد. کسی باور نمی‌کرد که کار به این جا بکشد. اگر این شعری که به حضرت زینب (علیهاالسلام) منسوب است درست باشد:

[صفحه ۳۲]

ما تو همت یا شقیق فؤادی

کان هذا مقدرا مکتوبا [۷].

بی‌شک اشاره به این ناباوری است و این برداشت همه‌ی مردم بود. ناگهان حساس شد که سیاست، سیاست دگری است. سختگیری از آنچه که تا حالا حـدس زده می‌شـد بالاتر است. چیزهای تصور نشـدنی تصور شد و انجام شد. لذا یک رعب شدیدی تمام دنیای اسـلام را فراگرفت، مگر کوفه را آنهم فقط به برکت توابین و بعد به برکت مختار. و الا آن رعبی که در مدینه و در جاهای دیگر بر اثر واقعه‌ی کربلاـ به وجود آمـد - حتی در مکه بـا این که عبـدالله بن زبیر هم بعـد از چنـدی در آن جـا قیـام کرده بود، یـک رعب بی‌سابقه در دنیای اسـلام بود. در کوفه و عراق هم اگرچه حرکت توابین در سال ۶۴ و ۶۵) که شهادت توابین ظاهرا سال ۶۵ است) یـک هوای تازه‌ای را در فضای گرفته‌ی عراق به وجود آورد، اما شـهادت همه‌ی آنها تا نفر آخر مجـددا جو رعب و اختناق را بیشتر کرد و بعـد از این که دشـمنان دسـتگاه اموی یعنی مختار و مصـعب بن زبیر به جان هم افتادنـد و عبـدالله زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل‌بیت را در کوفه هم نتوانست تحمل کند و مختار به دست مصـعب کشـته شد باز این رعب و وحشت بیشتر شد و امیدها کمتر. و بالاخره وقتی عبـدالملک بر سـر کار آمـد بعـد از مدت کوتاهی تمام دنیای اسـلام زیر نگین بنی‌امیه قرار گرفت با تمام قدرت و ۲۱ سال هم عبدالملک قدرتمندانه حکومت کرد.

در این جا لازم است مخصوصا به ماجرای «حره» اشاره کنم. در سال ۶۴، که سال حمله‌ی مسلم بن عقبه به مدینه است، که آنهم باز موجب

[صفحه ۳۳]

شـد بیشتر رعب و وحشت ایجـاد بشود و اهل‌بیت کاملا در غربت بیفتنـد، جریان این حادثه بطور خلاصه این است که یزیـد در سال ۶۲ جوانی از سـرداران شام را که بی تجربه بود بر مدینه گماشت و او برای این که شاید مدنی‌ها را با یزید مهربان بکند از یک عده از اهـل مـدینه دعوت کرد که برونـد بـا یزیـد در شام ملاقات کننـد. اینها بلنـد شدنـد رفتنـد و با یزیـد در شام ملاقات کردنـد. یزید جایزه‌ی زیادی - پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم - به آنها داد ولی اینها که یا از صحابه و یا از اولاد صحابه بودند وقتی دستگاه یزید را دیدند بیشتر نسبت به او متغیر و خشمگین شدند و به مدینه برگشتند و عبدالله ابن حنظله غسیل الملائکه ادعای امارت کرد و قیـام کرد و مـدینه را جـدا از حکومت مرکزی اعلام کرد و یزیـد هم مسـلم بن عقبه را فرسـتاد و آن چنان فاجعه‌ای در مـدینه به بار

آوردنـد که در کتب تواریـخ فصـل گریه آور و سـتم باری را تشـکیل می‌دهـد. این هم بیشتر موجب شـد که مردم احساس رعب و وحشت کنند.

۲- انحطاط فکری: یک عامل دیگر در کنار این رعب وجود داشت و آن انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود که ناشی بود از بی‌اعتنایی به تعلیمات دین در دوران بیست ساله‌ی گذشـته. از بس که تعلیم دین و ایمان و تفسـیر آیات و بیان حقایق از زبان پیامبر در دوران ۲۰ سال بعد از سال ۴۰ هجری به این طرف محدود شده بود، مردم از لحاظ اعتقادات و مایه‌های ایمانی بشدت پوچ و توخالی شـده بودنـد. زنـدگی مردم آن دوران را وقتی انسان زیر ذره‌بین می‌گذارد و آن را در لابلای تواریخ و روایات گوناگون مورد ملاحظه قرار می‌دهـد این مطلب واضح می‌شود. البته علماء و قراء و محدثین و مقدسـین در جامعه بودند (که درباره‌ی آنها هم مطالبی عرض

[صفحه ۳۴]

خواهم کرد) لکن عـامه‌ی مردم دچـار بی‌ایمـانی و ضـعف و اختلال اعتقادی شدیـد شـده بودنـد. کار به جایی رسـیده بود که حتی بعضی از ایادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال می‌بردند در کتابها آمده است که خالد بن عبدالله قسری که یکی از دست نشاندگان بسیار پست و دنی بنی‌امیه بود می‌گفت: «کان یفضل الخلافهٔ علی النبوهٔ» «خلافت از نبوت بالاتر است» استدلالی هم که می‌کرد این بود: «ایهما افضل؟ خلیفهٔ الرجل فی اهله او رسوله الی اصحابه؟» شما یک نفر را جانشین خودتان در میان خانواده‌تان می‌گذارید این به شـما نزدیکتر است؟ و یا آن کسـی که به وسـیله‌ی او پیامی برای کسی می‌فرستید؟ خوب پیداست آن کسی که در خانواده‌ی خودتان می‌گذارید و خلیفه‌ی شـماست نزدیکتر به شماست پس خلیفه‌ی خدا (خلیفهٔ رسول الله هم نمی‌گفتند، می‌گفتند. خلیفهٔ الله) بالاتر از رسول الله است! این را خالد بن عبدالله قسری می‌گفت و لابد دیگران هم می‌گفتند. من در اشـعار شـعرای دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس که فحص کردم دیـدم از زمان عبدالملک تعبیر «خلیفهٔ الله» در اشـعار تکرار شده که آدم یادش می‌رود که خلیفه، خلیفه‌ی پیامبر هم هست. تا زمان بنی‌عباس هم ادامه داشته و در شعر بشار بن برد که در هجو یعقوب بن داوود و منصور گفته نیز همین تعبیر آمده!

ضاعت خلافتکم یا قوم فالتمسوا

خلیفهٔ الله بین الزق و العود

(حتی وقتی هم می‌خواست خلیفه را هجو بکنـد بـاز خلیفـهٔ الله می‌گفت!) همه جـا در اشـعار شـعرای معروف آن زمـان مثـل جریر و فرزدق و نصـیب و صـدها شـاعر بزرگ و معروف دیگر وقـتی مـدح خلیفـه را می‌سـرودند خلیفـهٔ الله می‌گفتنـد. ایـن یـک نمـونه از اعتقادات مردم است و ایمان، این جور نسبت به مبانی دین سست شده بود.

[صفحه ۳۵]

۳- فساد اخلاقی: اخلاق مردم نیز به شدت خراب شده بود. نکته‌ای را من در خلال مطالعه‌ی کتاب اغانی ابوالفرج بازیافتم و آن این است که در سالهای حـدود ۸۰ و ۹۰ هجری تا ۵۰، ۶۰ سال بعـد از آن بزرگترین خواننده‌ها، نوازنده ها، عیاش ها، و عشـرت طلبهای دنیـا یـا از مدینه‌انـد و یـا از مکه. هر وقت خلیفه در شـام دلش تنگ می‌شـد و هوس غنا می‌کرد و خواننـده و نوازنـده‌ی برجسـته‌ای می‌خـواست کسـی را از مـدینه و یـا مکـه که مرکز خواننـده‌ها و نوازنـده هـای معروف و مغنی‌هـا و خنیـاگران برجسته بـود برای او می‌بردند. بدترین و هرزه سرا ترین شعرا در مکه و مدینه بودند. مهبط وحی الهی و زادگاه اسلام مرکز فحشا و فساد شده بود. خوب است ما این حقایق تلخ را درباره‌ی مدینه و مکه بدانیم. متأسفانه در آثار رایج ما از زندگی ائمه از چنین چیزها اثری نیست. در مکه شـاعری بـود بـه نـام عمر بـن ابی ربیعـه، یکی از آن شـاعر هـای عریـان گـوی بی‌پرده‌ی هرزه. و البتـه در اوج قـدرت و هنر شــعری (داستانهای او و این که این قبیل شاعران چه می‌کردند یک فصل مشبعی از تاریخ غم‌بار آن روزگار است و طواف و رمی جمرات

و دیگر مشاهد مقدس، شاهد هرزگی و فساد آنهاست و شعر:

بدالی منها معصم حین جمرت

و کف خضیب زینت ببنان

فو الله ما ادری و ان کنت داریا

بسبع رمین الجمرام بثمان [۸].

که در مغنی خوانده‌ایم مربوط به همین اوضاع است) وقتی این عمر بن ابی ربیعه مرد، راوی می‌گوید در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه‌های مدینه مردم می‌گریستند. هرجا می‌رفتی مجموعه‌هایی از جوانها نشسته بودند

[صفحه ۳۶]

و تأسف می‌خوردند بر مرگ عمر بن ابی ربیعه. کنیزکی را دیدم که دنبال کاری می‌رود و همین طور اشک می‌ریزد و گریه و زاری می‌کند، تا رسید به جمعی از جوانان، گفتند چرا این قدر گریه می‌کنی؟ گفت به خاطر این که این مرد از دست ما رفت. یکی گفت: غصه مخور شاعر دیگری در مکه هست به نام حارث بن خالد مخزومی او هم مثل عمر بن ابی ربیعه شعر می‌گوید، و یکی از شعرهای او را خواند وقتی کنیزک این شعر را شنید، اشکهای خود را پاک کرد و گفت: «الحمد لله الذی لم یخل حرمه» خدا را شکر که حرمش را خالی نگذاشت!!» این وضع اخلاقی مردم مدینه است.

داستانهای زیادی را شما می‌بینید از شب نشینی‌های مردم مکه و مدینه. و نه فقط در بین افراد طبقه‌ی پست و پایین، بین همه جور مردم. آدم گدای گرسنه بدبختی مثل اشعب طماع معروف که شاعر و دلقک بود، و مردم معمولی کوچه و بازار تا آقازاده های معروف قریش و حتی بنی‌هاشم که من مایل نیستم از آنها اسم بیاورم. چهره‌های معروفی از آقازاده های قریش چه زنان و چه مردان جزء همین کسانی بودند که غرق در این فحشاء بودند. در زمان امارت همین شخص (حارث بن خالد) روزی عایشه بنت طلحه در حال طواف بود و این امیر به او تعلق خاطری داشت، وقت اذان شد، آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند تا من طوافم تمام شود، او دستور داد اذان عصر را نگویند. به او ایراد کردند، که تو برای خاطر یک نفر که دارد طواف می‌کند می‌گویی نماز مردم را تأخیر بیندازند؟ گفت به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می‌کشید می‌گفتم اذان نگویند!!

۴- فساد سیاسی: این وضع آن روزگار است، آن وضع فکری، این وضع فساد اخلاقی و بجز این دو، فساد سیاسی ... که این هم یک عامل

[صفحه ۳۷]

دیگر بود. اغلب شخصیتهای بزرگ، سر در آخور تمنیات مادی که به وسیله‌ی رجال حکومت برآورده می‌شد داشتند. شخصیت بزرگی مثل محمد بن شهاب زهری که خودش قبلا شاگرد امام سجاد هم بود به آن چنان وضعی می‌افتد که آن نامه‌ی معروف امام سجاد به وی صادر می‌شود، که در حقیقت نامه‌ای است برای تاریخ و نشان دهنده‌ی این است که او به چه وابستگی هایی دچار بوده است و امثال محمد بن شهاب زیاد بودند. مطلبی را مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه نقل می‌کند از ابن ابی‌الحدید که تکان دهنده است. مجلسی علیه الرحمه در بحار از قول جابر نقل می‌کند که امام سجاد فرمودند: اول

«ما ندری کیف نصنع بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله (ص) ضحکوا و ان سکتنا لم یسعنا» [۶].

(نه فقط قبول نمی‌کنند، بلکه به تمسخر می‌خندند) بعد ماجرایی را ذکر می‌کند که حضرت حدیثی را نقل کردند برای جمعی، کسی در بین آن جمع بود، استهزا کرد و قبول نکرد. بعد درباره‌ی سعید بن مسیب و زهری می‌گوید که از منحرفین بودند (که البته در مورد سعید بن مسیب بنده قبول نمی‌کنم و دلائل دیگری هست که وی جزء حواریون امام بوده اما در مورد زهری و خیلی‌های دیگر همین جور است) بعد می‌گوید ابن ابی‌الحدید عده‌ی زیادی از شخصیتها و رجال آن زمان را نام آورده است که اینها همه از

اهل‌بیت، منحرف بودند و آنگاه از امام سجاد (ع) روایت می‌کند که فرمودند:

«ما بمکهٔ و المدینه عشرون رجلا یحبوننا» [۷].

[صفحه ۳۸]

«بیست نفر در همه‌ی مکه و مدینه نیستند که ما را دوست داشته باشند».

این وضع دوران امام سجاد (ع) است در آن وقتی که ایشان می‌خواهد کار عظیم خود را شروع کند و این همان دورانی است که امام صادق (ع) بعدها فرمودند:

«ارتد الناس بعد الحسین الا ثلاثه » [... ۸].

«بعد از ماجرای عاشورا فقط سه نفر ماندند، و سه نفر را اسم می‌آورد که: ابوخالد الکابلی، یحیی بن ام‌طویل و جبیر بن مطعم‌اند» البته علامه شوشتری احتمال می‌دهند که جبیر بن مطعم درست نیست و حکیم بن جبیر بن مطعم است و در بعضی از نقلها محمد بن جبیر بن مطعم است. در بحار روایاتی هم هست که چهار نفر را ذکر می‌کند و در بعضی از روایات پنج نفر را اینها با هم قابل جمعند این وضع امام سجاد (ع) که در یک چنین زمین قفری آن حضرت مشغول کار خودشان می‌شوند. حالا امام سجاد باید چه کار کند؟

مسؤولیت امام سجاد

امام اگر بخواهد آن هدف را تعقیب کند سه مسؤولیت بر دوش خود حس می‌کند:

اولا- باید معارف دین را به مردم زمان خودش تعلیم بدهد. ما اگر بخواهیم یک حکومت اسلامی به وجود بیاوریم امکان ندارد بدون این که مردم را با معارف دینی آشنا کرده باشیم بتوانیم امید آن چنان حکومتی را

[صفحه ۳۹]

داشته باشیم. بنابراین کار اول این است که معارف دینی به مردم تعلیم داده بشود.

ثانیا – مسأله‌ی امامت که یک مسأله‌ی مهجوری شده و کلا از ذهن‌ها دور شده و یا بد معنا شده، برای مردم تشریح و در ذهن‌های مردم بازسازی بشود، امامت یعنی چه؟ کی باید امام باشد؟ امام چه شرایطی دارد؟ چون بالاخره جامعه امام داشت و آن عبدالملک بود. مردم او را امام می‌دانستند. پیشوای جامعه بود. بعدا در بحث «امام» عرض خواهم کرد که آن برداشتی که ما در طول این چند قرن اخیر از معنای امام داشتیم بکلی متفاوت است با آن معنایی که برای امام در صدر اسلام وجود داشته است. در آن زمان، هم موافقین و هم مخالفین ائمه علیهم‌السلام، امام را به همان معنایی می‌دانستند که ما امروز در جمهوری اسلامی می‌دانیم و می‌گوییم: امام امت، رهبر ملت، یعنی، حاکم دین و دنیا. برداشت ما در طول این دو سه قرن اخیر از امام چیز دیگری بود، برداشت ما این بود که در طول این دو سه قرن اخیر از امام چیز دیگری بود، برداشت ما این بود که جامعه یک نفری دارد که او از مردم مالیات می‌گیرد مردم را به جنگ می‌برد، مردم را به صلح می‌خواند، امور مردم را اداره می‌کند، ادارات دولتی را درست می‌کند، دولت تشکیل می‌دهد، قبض و بسط می‌کند، او اسمش حاکم است، یک نفر دیگر هم آن طرف هست که دین مردم را درست می‌کند اعتقاد مردم ر درست می‌کند. قرائت نماز مردم را درست می‌کند و کارهایی دیگر از این قبیل (هرچه همتش باشد) آن هم اسمش عالم است. امام هم در دوران خودش به مثابه‌ی عالم در قرون بعد است، خلیفه کار خودش را می‌کرد، او هم دین مردم را درست می‌کرد یا اخلاق مردم را درست می‌کرد. در طول قرنهای اخیر

[صفحه ۴۰]

برداشت ما از امام این بوده است.

در حالی که در صدر اسلام برداشت همه از امام غیر این است. امام یعنی پیشوای جامعه، پیشوای دین و دنیا. بنی‌امیه چنین منصبی را ادعا داشتند. بنی العباس هم همین ادعا را داشتند. همان مخمور های غرق شده در لهو و لعب دنیا همه همین ادعا را داشتند، آنها هم خودشان را امام می‌دانستند که اگر ان شاء الله برسیم و وقت بشود در این زمینه صحبت خواهم کرد. پس به هر حال جامعه امام داشت. امامش عبدالملک بود امام سجاد باید برای مردم، معنای امامت را، جهت امامت را، شرایط امامت را، آن چیزهایی که امام ناگزیر از آنهاست و آن چیزهایی که اگر نباشد، کسی نمی‌تواند امام باشد، اینها را باید برای مردم تشریح بکند یعنی بطور خلاصه مسأله‌ی امامت، این دو.

ثالثا – این که بگوید من امامم، یعنی آن کسی که باید در آن جا قرار بگیرد منم.

این سه کاری است که امام سجاد (ع) باید می‌کرد. بیشترین تلاش را امام بر روی آن کار اول گذاشته است. چون همان طوری که گفتیم زمینه، زمینه‌ای بود که نوبت به مسأله‌ی «من امامم» نمی‌رسید. باید دین مردم درست می‌شد، باید اخلاق مردم درست می‌شد، باید مردم از این غرقاب فساد بیرون می‌آمدند، باید جهت گیری معنوی، که لب اللباب دین و روح اصلی دین است، دوباره در جامعه احیاء می‌شد. لذا شما می‌بینید اکثر زندگی امام سجاد (ع) و کلمات آن حضرت در زهد است، همه‌اش زهد. حتی در شروع یک سخن مربوط به هدفهای سیاسی نیز می‌فرماید:

[صفحه ۴۱]

«ان علامة الزاهدین فی الدنیا الراغبین عنها فی الآخرة » [... ۹].

و یا در یکی از کلام های کوتاه خود دنیا و رنگ و لعاب مادی آن را که برای همه جاذبه داشت این طور توصیف می‌کند:

«اولا حر یدع هذه اللماظة لاهلها فلیس لانفسکم ثمن الا الجنة الا فلا تبیعوها بغیرها.»

کلمات امام سجاد بیشترینش زهد است، بیشترینش معارف است، اما معارف را در لباس دعا بیان می‌کند. چون همان طوری که گفتیم اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وضع، اجازه نمی‌داد که امام سجاد با آن مردم بی‌پرده و صریح حرف بزنند، نه فقط دستگاهها نمی‌گذاشتند، مردم هم نمی‌خواستند، اصلا آن جامعه یک جامعه‌ی نالایق و تباه شده و ضایع بود که باید بازسازی می‌شد. ۳۵ – ۳۴ سال، از سال ۶۱ تا ۹۵ زندگی امام سجاد این طور گذشت البته هرچه می‌گذشته وضع بهتر می‌شده است لذا در همان حدیث «ارتد الناس بعد الحسین» امام صادق (ع) سپس می‌فرماید:

«ثم ان الناس لحقوا و کثروا» [۱۰].

«بعدا مردم ملحق شدند»

و ما می‌بینیم که همین طور است و دوران امام باقر (ع) که می‌رسد (بعدا عرض خواهم کرد) وضع فرق کرده است. این به خاطر زحمات ۳۵ ساله‌ی امام سجاد است.

در کلمات امام سجاد توجه به کادر سازی هم هست در کتاب شریف تحف العقول چند فقره کلام طویل از امام سجاد نقل شده. من

[صفحه ۴۲]

متأسفانه وقت نکردم نگاه کنم به کتابهای دیگر که اگر نمونه‌های دیگری از این کلمات از امام سجاد (ع) هست پیدا کنم، و گمان هم نمی‌کنم که باشد یا زیاد باشد. کلمات کوتاه چرا. اما کلمات بلند مثل آن دو سه تا حدیث مفصلی که از آن حضرت در تحف العقول نقل شده فکر نمی‌کنم باشد. لحن این احادیث و نحوه‌ی خطاب آنها نشان‌دهنده‌ی کاری است که امام سجاد می‌کرد یکی از آن سه حدیث معلوم است که خطاب به عامه‌ی مردم است، با «ایها الناس» [۱۱] شروع می‌شود، در این خطاب تذکر به معارف اسلامی است حضرت در این حدیث مفصل می‌فرماید که وقتی انسان را در قبر می‌گذارند از رب او سؤال می‌کنند. از پیغمبر او

سؤال می کنند. از دین او سؤال می کنند از امام او سؤال می کنند، این یک لحن ملایم و رقیقی است که به درد عامه‌ی مردمی که در حیطه‌ی تبلیغات امام سجاد قرار داشتند می‌خورد، اما یک حدیث دیگر هست که طور دیگری شروع می‌شود و مضمون آن هم نشان می‌دهد که مربوط به خواص است. این طور شروع می‌شود:

«کفانا الله و ایاکم کید الظالمین و بغی الحاسدین و بطش الجبارین لا یفتنکم الطواغیت» [۱۲].

این لحن مربوط به عـامه‌ی مردم نیست، مشـخص است که مال یک عـده‌ی خاصـی است. نوع سومی هم هست که از برخی مطالب آن برمی‌آیـد که مربوط به جمع محـدودتر و اشـخاص زبده تری است. شاید مخاطب آن همان جمعی از اصـحاب باشـند که اسـرار امامت و تلاش هدفدار امام را می‌دانسته

[صفحه ۴۳]

و در سلک محرمان راز قرار داشته‌اند. در آن جا خطاب به یاران چنین شروع می‌شود:

«ان علامهٔ الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرهٔ ترکهم کل خلیط و خلیل و رفضهم کل صاحب لا یرید ما یریدون» [۱۳].

می‌شود حـدس زد که امـام در طول این مـدت یـا در دوره‌هـای مختلف یا با جمعها ی مختلف دو سه نوع بیان و تعلیمات داشـته‌اند. بعضـی آن طورند و بعضـی این طور، در بعضـی اشاره به دسـتگاه حاکم و طواغیت زمان می کند و در بعضی دیگر فقط به کلیات و مسائل اسلامی اکتفا شده و لا غیر.

این زندگی امام سـجاد (ع) است که در طول این ۳۵ سـال آرام، آرام آن محیـط تاریک و ظلمانی را، آن مردم غافل و بی‌خبر را از چنگ شـهوات از یک طرف، و تسـلط دستگاههای جبار از یک طرف و کمند علماء سوء وابسته به دستگاهها از یک طرف خلاص می کنـد و نجات می‌دهـد. و مجموعا یک عده و یک مجموعه‌ی مؤمن علاقه‌مند و صالحی که بتوانند قاعده‌ای بشوند برای کارهای آینـده، به وجود می‌آورد. البته جزئیـات زنـدگی آن حضـرت جای بحث چنـد ساعته‌ی جـداگانه‌ای دارد که بنـده ساعتهای متمادی راجع به آن صحبت کرده‌ام و اکنون بیش از این در بحث کنونی ما نمی گنجد.

دوران امام باقر

سپس نوبت به امام باقر (ع) می‌رسد در زندگی امام باقر (ع) دنباله‌ی

[صفحه ۴۴]

همـان خـط را مشاهـده می کنیم، منتهی وضع بهتر شـده است آن جا هم تکیه بیشتر بر تعلیمات دین و معارف اسـلامی است. اما اولا مردم، آن بی‌اعتنـایی و بی‌مهری نسبت به خانـدان پیغمبر را دیگر ندارنـد. وقتی امام باقر (ع) وارد مسـجد مـدینه می‌شود عـده‌ای از مردم همواره گرد او حلقه می‌زنند و از او اسـتفاده می کنند. راوی می گوید امام باقر را در مسجد مدینه دیدم «و حوله اهل خراسان و غیرهم» از بلاد دوردست، از خراسان و جاهای دیگر عـده‌ای دور حضـرت را گرفته بودنـد. این نشان دهنـده‌ی این است که تبلیغات دارد مثل امواجی در سرتاسـر جهان اسـلام گسترش پیـدا می کند. و مردم نقاط دوردست دلشان به اهل‌بیت دارد نزدیک می‌شود، یا در یک روایت دیگر دارد: «احتوشه اهل خراسان»، یعنی، در حاشـیه‌ی او نشسـته و او را در میان خود گرفته بودنـد و آن حضـرت با آنهـا دربـاره‌ی مسائـل حلال و حرام صـحبت می کرد. بزرگان علمای زمام پیش امام باقر (ع) درس می‌خواننـد و اسـتفاده می کننـد. شخصیت معروفی مثل عکرمه شاگرد ابن‌عباس وقتی می‌آید خدمت امام باقر (ع) تا از آن حضرت حدیث بشنود (شاید هم برای این کـه آن حضـرت را امتحـان بکنـد!) دست و بـالش می‌لرزد و در آغـوش امـام می‌افتـد. بعـد خـودش تعجب می کنـد، می گویـد: من بزرگانی مثل ابن‌عباس را دیـدم و از آنها حدیث شـنیدم، هرگز یابن رسول الله این حالتی که در مقابل تو برایم دست داد برایم پیش نیامده بود. امام باقر (ع) در جوابش ببینید چقدر صریح می گویند:

«ویحک یا عبید اهل الشام انک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه» [۱۴].

[صفحه ۴۵]

«تو در مقابل عظمت معنویت است که این جور به خودت می‌لرزی ای بنده‌ی کوچک شامیان».

کسی مثل ابوحنیفه که از فقها و بزرگان زمان است می‌آید خدمت امام باقر (ع) و از آن حضرت معارف و احکام دین را فرا می‌گیرد و بسیاری از علمای دیگر جزو شاگردان امام باقر (ع) هستند وصیت علمی امام باقر (ع) در اکناف عالم می‌پیچد که به باقرالعلوم معروف می‌شود.

پس ملاحظه می‌کنید که وضع اجتماعی و وضع عاطفی مردم و احترامات آنها نسبت به ائمه (ع) در زمان امام باقر (ع) چقدر فرق کرده است. به همین نسبت می‌بینیم که حرکت سیاسی امام باقر (ع) هم تندتر است، یعنی امام سجاد (ع) در مقابله با عبدالملک تندی و سخن درشت و سخنی که بتوانند آن را قرینه‌ای بر مخالفت بگیرند، ندارد. عبدالملک به امام سجاد (ع) درباره‌ی فلان موضوع نامه می‌نوشت، حضرت هم جواب آن را می‌دادند، البته جواب پسر پیغمبر همیشه یک جواب محکم و متین و دندان‌شکن است اما در آن تعرض خصمانه‌ی صریح نیست. اما در مورد امام باقر (ع) وضع طور دیگری است حرکت امام باقر (ع) آن چنان است که هشام بن عبدالملک احساس وحشت می‌کند و می‌بیند که باید آن حضرت را زیر نظر قرار دهد و می‌خواهد آن حضرت را به شام ببرد. البته امام سجاد (ع) را هم در دوران امامتشان (بعد از آن دفعه‌ی اول که از کربلا شروع شده) با غل و زنجیر به شام برده‌اند، لکن وضع آن جا جور دیگری است و امام سجاد (ع) با ملاحظه‌ی بیشتری همیشه برخورد می‌کردند، اما در مورد امام باقر (ع) لحن کلام را تندتر می‌بینیم.

من چند روایت دیدم در مذاکرات حضرت باقر (ع) با اصحابشان که

[صفحه ۴۶]

نشانه‌ی دعوت به حکومت و خلافت و امامت و حتی نوید آینده در آنها مشاهده می‌شود. یک روایت، روایتی است که در بحار به این مضمون نقل شده است.

«عن الحکم بن عتیبة قال بینا أنا مع ابی‌جعفر (ع) و البیت غاص باهله، اذا اقبل الشیخ یتوکأ علی عنزة له، فقال: السلام علیک یابن رسول الله ... فو الله انی لاحبکم و احب من یحبکم فوالله ما احبکم و احب من یحبکم لطمع فی دنیا و اننی لأبغض عدوکم و ابرء منه فوالله ما ابغضه و ابرء منه لوتر کانت بینی و بینه و الله انی لا- حل حلالکم و احرم حرامکم و انتظر امرکم. فهل ترجو لی جعلنی الله فداک؟ فقال ابوجعفر (ع): الی، الی، حتی اقعده علی جنبه. ثم قال: ایها الشیخ ان علی بن الحسین (ع) اتاه رجل فسئله عن مثل الذی سئلتنی عنه، فقال له ابی (ع) ان تمت ترد علی رسول الله و علی علی و الحسن و الحسین و علی علی بن الحسین و یثلج قلبک و یبرد فؤادک و تقر عینک و تستقبل الروح و الریحان مع الکرام الکاتبین و ان تعش تری ما یقرا الله به عینک و تکون معنا فی السنام الا علی» [۱۵].

«منزل حضرت ابی‌جعفر پر از جمعیت بود پیرمردی آمد که تکیه داده بود به عصایی و سلام کرد و اظهار محبت کرد و نشست در کنار حضرت و گفت: آیا امید داری که من ببینم روزگار پیروزی شما را چون منتظر امر شما یعنی منتظر فرارسیدن دوران حکومت شما هستم؟ (تعبیر امر، و هذا الامر، و امرکم، به معنای حکومت است در تعبیرات این دوره، چه تعبیرات بین ائمه و اصحابشان و چه مخالفین آنان، مثلا- در کلام هارون به مأمون: و الله لو تنازعت معی فی هذا الامر، نیز تعبیر هذا الامر یعنی خلافت و امامت. پس انتظر امرکم یعنی خلافت شما را انتظار می‌برم) حال سؤال می‌کند. که آیا امید دارید که من به آن روز برسم و آن روز را ببینم؟ حضرت او را نزدیک خود آوردند و نشاندند کنار خودشان، و فرمودند: عین این سؤال از علی بن الحسین (ع) هم شده (البته ما آن را در روایات امام سجاد پیدا نمی‌کنیم می‌شود فهمید که اگر امام سجاد در میان یک جمع بزرگی این

[صفحه ۴۷]

قضیه را فرموده بودند به گوش دیگران و ماها هم می‌رسید، آن چیزی را که امام سجاد، به گمان زیاد سرا فرموده‌اند این جا امام باقر علنا می گویند) پس مأیوسش نمی کنند، می گویند اگر بمیری که با پیغمبر و اولیاء خواهی بود، اگر هم بمانی با خود ما خواهی بود».

چنین تعبیراتی در کلام امام باقر (ع) هست که حاکی از امید دادن به شیعیان در مورد آینده است. در یک روایت دیگر برای قیام، تعیین وقت شده و این چیز عجیبی است. عن ابی‌حمزة الثمالی بسند عال (در کافی است)

«قال سمعت اباجعفر (ع) یقول یا ثابت ان الله تبارک و تعالی قد وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین (ع) اشتد غضب الله تعالی علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائه و حدثناکم و اذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر و لم یجعل الله له بعد ذالک وقتا عندنا. و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام‌الکتاب». [۱۶].

«خداوند سال ۷۰ را برای تشکیل حکومت علوی مقدر فرموده بود. چون حسین (ع) کشته شد خداوند بر مردم خشمگین شد و آن را به سال ۱۴۰ تأخیر انداخت ما این زمان را به شما گفتیم و شما آن را افشا کردید و پرده‌ی کتمان را از آن برداشتید، لذا دیگر خداوند وقتی را برای آن به ما نفرمود و خدا هرچه را اراده کند محو یا اثبات می کند و سرنوشت مکتوب، نزد اوست».

ابوحمزه می گوید: «فحدثت بذالک اباعبدالله (ع) فقال قد کان کذلک» [۱۷] سال ۱۴۰ اواخر دوران زندگی امام صادق (ع) است. این همان چیزی است که من قبل از این که این حدیث را ببینم از روال زندگی ائمه استشمام می کردم و به نظرم می‌رسید که دوران حکومتی که امام

[صفحه ۴۸]

سجاد (ع) آن طور برایش کار می کند و امام باقر (ع) آن طور، قاعدهٔ می‌افتد به زمان امام صادق (ع)، وفات امام صادق سال ۱۴۸ است، و این وعده برای سال ۱۴۰ است. سال ۱۴۰ همچنین بعد از سال ۱۳۵ که قبلاـ اهمیت و مؤثر بودن آن را عرض کردم، یعنی سال روی کار آمدن منصور، اگر منصور روی کار نمی‌آمد یا اگر حادثه‌ی بنی‌عباس پیش نمی‌آمد، گویا تقدیر عادی الهی بود که در سال ۱۴۰ باید حکومت الهی و اسلامی سر کار می‌آمد.

حالاـ این بحث دیگری است که آیا این که این آینده مورد انتظار و توقع خود ائمه علیهم‌السلام هم بوده یا آنها می‌دانسته‌اند که قضاء الهی چیز دیگری است؟ این را فعلاـ بحث ندارم و می‌توانند یکی از فصول جداگانه‌ی این بحث باشد. فعلا صحبت من در وضع امام باقر (ع) است که ایشان تصریح می کنند که تشکیل نظام الهی در سال ۱۴۰ مقدر بود، ما آن را به شما گفتیم و شما افشا کردید و خدای متعال آن را به تأخیر انداخت. دادن چنین امیدها و طرح چنین وعده‌ها خود یکی از خصوصیات دوران امام باقر (ع) است، البته درباره‌ی زندگی امام باقر هم ساعتهای متمادی بحث باید کرد تا تصویری از زندگی آن حضرت به دست بیاید. بنده در آن مورد هم بحثهای طولانی کرده‌ام، اجمالا در زندگی آن حضرت، عنصر مبارزه‌ی سیاسی واضحتر است، منتهی نه مبارزه‌ی حاد مسلحانه. زید بن علی برادر آن حضرت به ایشان مراجعه می کند، حضرت می‌فرمایند قیام نکن و او نیز اطاعت می کند. این که دیده می‌شود بعضی به جناب زید اهانت می کنند به تصور این که ایشان حرف امام را که گفته بودند قیام نکن اطاعت نکرده است، تصور نادرست و غلطی است. امام باقر که فرمودند قیام نکن او اطاعت کرد و قیام نکرد، با امام صادق مشورت کرد امام نفرمودند قیام نکن بلکه او را

[صفحه ۴۹]

تشویق هم کردند، پس از شهادتش هم امام صادق آرزو کردند که ای کاش من جزء کسانی بودم که با زید بودم. بنابراین جناب زید به هیچ وجه نباید مورد این بی لطفی قرار بگیرد. باری، امام باقر (ع) قیام مسلحانه را قبول نکرده‌اند اما مبارزه‌ی سیاسی در

زندگی ایشان واضح است و آن را در سیره‌ی آن حضرت می‌شود فهمید، در حالی که در دوران امام سجاد احساس مبارزه‌ی صریح نمی‌شد.

هنگامی که دوران زندگی این بزرگوار به پایان می‌رسد می‌بینیم که آن حضرت حرکت مبارزی خود را با ماجرای عزاداری در منی ادامه می‌دهد. وصیت می‌کند که ده سال در منی برای ایشان گریه کنند «تندبنی النوادب بمنی عشر سنین» [۱۸] این ادامه‌ی همان مبارزه است. گریه بر امام باقر آن هم در منی، این به چه منظور است؟ در زندگی ائمه علیهم‌السلام آن جایی که بر گریه تحریض شده ماجرای امام حسین (ع) است که روایات متقن مسلم قطعی در آن باره داریم. جای دیگر بنده یادم نمی‌آید مگر در مورد حضرت رضا آن هم در هنگام حرکتشان، که خاندان خود را جمع کردند تا برایشان گریه کنند که یک حرکت کاملا سیاسی و جهت‌دار و معنی‌داری بود. و مربوط به پیش از رحلت امام است. فقط در مورد امام باقر (ع) امر به گریه پس از شهادت است که وصیت می‌کنند و ۸۰۰ درهم از مال خودشان را می‌گذارند که این کار را در منی بکنند، منی با عرفات فرق دارد، با مشعر فرق دارد، با خود مکه فرق دارد. در مکه مردم متفرقند و هر کس مشغول کار خود است، عرفات یک صبح تا عصر بیشتر نیست، صبح که می‌آیند

[صفحه ۵۰]

خسته‌اند عصر هم با عجله می‌روند که به کارشان برسند، مشعر چند ساعتی در شب است، گذرگانی است در راه منی، اما منی سه شب متوالی است، کسانی که در این سه شبانه روز، روزها خودشان را به مکه برسانند و شب برگردند کم هستند، غالبا آن جا می‌مانند، بخصوص در آن زمان و با وسایل آن روز در حقیقت هزاران نفر که از اکناف عالم اسلام آمده‌اند سه شبانه روز یکجا جمعند.

هر کسی به سهولت درک می‌کند که این جا جای مناسبی برای تبلیغات است، هر پیامی که باید به سراسر دنیای اسلام برسد خوب است آن جا مطرح می‌شود، مخصوصا با وضع آن روز که رادیو، تلویزیون، روزنامه و وسایل ارتباط جمعی وجود نداشته است. وقتی عده‌ای بر یکی از اولاد پیغمبر گریه می‌کنند قاعدهٔ همه سؤال خواهند کرد که چرا گریه می‌کنند؟ بر هر مرده‌ای که پس از گذشت سالها، آن همه گریه نمی‌کنند، مگر به او ظلم شده است؟ مگر کشته شده است؟ چه کسی به او ظلم کرده؟ چرا بر او ظلم شده است؟ سؤالهای فراوانی از این قبیل مطرح می‌شود. و این همان حرکت سیاسی مبارزی بسیار دقیق و حساب شده است.

در دوران زندگی سیاسی امام باقر (ع) نکته‌ای توجه مرا جلب کرد و آن این است که استدلال هایی که در نیمه‌ی اول قرن هجری در باب خلافت بر زبان اهل‌بیت می‌گذشت همانها را امام باقر (ع) تکرار می‌کند. خلاصه‌ی آن استدلال این است که عرب بر عجم تفاخر کردند به خاطر پیغمبر، و قریش بر غیر قریش تفاخر کردند به خاطر پیغمبر. اگر این درست است پس ما که نزدیکان و خاندان پیغمبریم اولی به پیغمبریم از دیگران، با این حال ما را کنار می‌زنند و دیگران خود را وارث حکومت او می‌دانند، اگر پیامبر مایه‌ی

[صفحه ۵۱]

تفاخر قریش بر دیگران و مایه‌ی تفاخر عرب به عجم است، پس موجب اولویت ما بر دیگران نیز هست. این استدلالی است که در صدر اول بارها در کلمات اهل‌بیت تکرار شده است. اکنون می‌بینیم امام باقر هم در سالهای بین ۹۵ و ۱۱۴ که دوران امامت آن حضرت است این کلمات را بیان می‌کند. و محاجه برای خلافت چیز خیلی معنی داری است.

دوران امام صادق

دوران امام باقر (ع) هم تمام می‌شود و از سال ۱۱۴ امامت امام صادق (ع) شروع می‌شود و تا سال ۱۴۸ ادامه می‌یابد. امام صادق (ع)

دو مرحله را در این مدت طی می‌کنند، یکی از ۱۱۴ تا سال ۱۳۲ یا ۱۳۵ یعنی، یا تا غلبه‌ی بنی‌عباس یا تا خلافت منصور، این یک دوره است که باید آن را دوره‌ی آسایش و گشایش دانست و همان است که معروف شده به خاطر نزاع بنی‌امیه و بنی‌عباس ائمه فرصت کردند معارف تشیع را بیان کنند. این مخصوص همین دوران است، زمان امام باقر (ع) چنان چیزی نبود، بلکه زمان قدرت بنی‌امیه بود و هشام بن عبدالملک که درباره‌اش گفته‌اند «و کان هشام رجلهم» و بزرگترین شخصیت بنی‌امیه بعد از عبدالملک بود، در زمان امام باقر (ع) حکومت می‌کرده است بنابراین زمان امام باقر (ع) هیچ گونه اختلافی بین کسی و کسی که موجب این باشد که ائمه بتوانند از فرصت استفاده کنند نبوده است جنگهای داخلی و اختلافات سیاسی مربوط به زمان امام صادق (ع) آن هم این دوران نخستین است که آهسته، آهسته دعوت بنی‌عباس و گسترش آن آغاز شده بود و نیز اوج دعوت شیعی علوی در سرتاسر دنیای اسلامی بود که اکنون مجال شرح آن نیست.

[صفحه ۵۲]

آن وقتی که امام صادق (ع) به امامت رسیدند در دنیای اسلام در آفریقا، در خراسان، در فارس، در ماوراءالنهر، در جاهای مختلف دنیای اسلام درگیریها و جنگهای زیادی بود و مشکلات بزرگی برای بنی‌امیه پیش آمده بود و امام صادق (ع) از فرصت استفاده کردند برای تبیین و تبلیغ همان سه نقطه‌ای که در زندگی امام سجاد اشاره شد یعنی معارف اسلامی، مسأله‌ی امامت و بخصوص تکیه بر روی امامت اهل‌بیت و این سومی در دوران زندگی امام صادق (ع) در مرحله‌ی اول آن بوضوح مشاهده می‌شود.

یک نمونه این است که عمرو بن ابی المقدام، روایت می‌کند: «رأیت اباعبدالله (ع) یوم عرفه بالموقف و هو ینادی باعلی صوته» حضرت در عرفات در روز عرفه در اجتماع مردم و در وسط مردم ایستاده بود و با بلندترین فریاد یک جمله‌ای را می‌گفت به یک طرف رو می‌کرد این جمله را می‌گفت و بعد به آن طرف دیگ رو می‌کرد و می‌گفت، سپس به طرف دیگر و طرف دیگر. در هر طرف سه مرتبه جملاتی را تکرار می‌کرد (توجه کنید به کاربرد کلمه‌ی امام و اثرات این بیان یعنی بیدار کردن مردم نسبت به حقیقت امامت و برانگیختن این فکر که آیا اینهایی که سر کارند شایسته‌ی امامتند یا نه؟) و آن جملات این بود.

«ایها الناس ان رسول الله (ص) کان هو الامام ثم کان علی بن ابی‌طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، ثم هاه [۱۹] فینادی ثلاث مرات لمن بین یدیه و لمن خلفه و عن یمینه و عن یساره اثنا عشرهٔ صوتا».

«ای مردم، همانا امام، رسول خدا بود، و پس از او علی بن ابیطالب، و

[صفحه ۵۳]

پس از او حسن، و پس از او حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و آنگاه هاه یا هه (این جمله‌ای است که من نتوانستم بخوانم اگر کسی توانست بخواند بعد به من هم بگوید) مجموعا دوازده مرتبه این جملات را تکرار کرد. راوی می‌گوید پرسیدم که هاه یا هه یعنی چه؟ گفتند: در لغت بنی فلان یعنی من، کنایه از خود آن حضرت، یعنی بعد از محمد بن علی من امامم»

نمونه‌ی دیگر: «قال قدم رجل من اهل الکوفهٔ الی خراسان فدعا الناس الی ولایهٔ جعفر بن محمد» [۲۰] یک نفر بلند شده از مدینه رفته به خراسان و مردم را به ولایت جعفر بن محمد دعوت می‌کند یعنی حکومت ایشان، شما ببینید در دوران مبارزات ایران، آن وقتی که ما توانستیم بگوییم جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی کی بود؟ در تمامی طول سالهای مبارزه ما حداکثر می‌توانستیم نظر اسلام در باب حکومت را بگوییم و حدود آن را. یعنی این که بگوییم اسلام برای حکومت چه ضوابطی معین کرده و حاکم دارای چه شرایطی است. این حداکثر چیزی بود که در این باب می‌شد گفت و هرگز نوبت به داعیه‌ی حکومت اسلامی یا نام بردن از شخص خاص بعنوان حاکم نمی‌رسید. سال ۵۷ یا حداکثر در محافل خصوصی، سال ۵۶ بود که ما حکومت اسلامی را بعنوان داعیه‌ی مشخص مطرح کردیم و تازه حاکمش را معین نمی‌کردیم، پس ببینید این که در زمان امام صادق (ع) بلند می‌شوند می‌روند در اقصی نقاط کشور اسلامی، مردم را به حکومت امام صادق دعوت می‌کنند، این معنایش چیست؟ آیا معنایش غیر از

نزدیک شدن زمان موعود است؟، این همان سال ۱۴۰ است، این همان چیزی ست که خیز حرکت ائمه بطور طبیعی، آن را ایجاب می کرده و تشکیل حکومت اسلامی

[صفحه ۵۴]

در آن دوران را نوید می‌داده است. خوب، مردم را دعوت می کنند به حکومت و ولایت جعفر بن محمد. ولایت را امروز، ما خوب می‌فهمیم. سابقا ولایت را به محبت معنی می کردند مردم را دعوت کردن به ولایت یعنی به محبت جعفر بن محمد؟ این که دعوت ندارد، محبت چیزی نیست که جامعه را به آن دعوت کنند. به علاوه اگر ولایت را به محبت معنی کنیم دنباله‌ی حدیث معنا ندارد، توجه بکنید:

«ففرقه اطاعت و اجابت»

«یک فرقه اطاعت و اجابت کردند»

«و فرقهٔ جحدت و انکرت»

«یک عده انکار کردند و قبول نکردند [محبت اهل‌بیت را چه کسی در دنیای اسلام انکار و رد می کرد؟!]»

«و فرقهٔ ورعت و وقفت»

«یک فرقه هم ورع به خرج دادند و توقف کردند».

تورع و توقف دیگر به هیچ وجه متناسب با محبت نیست، این قرینه است بر این که مقصود از ولایت چیز دیگری است و همان حکومت است دنباله‌ی حدیث این است:

«فخرجت من کل فرقهٔ رجل فدخلوا علی ابی عبدالله (ع » [...) ۲۱].

«می‌آیند خدمت حضرت و صحبتهایی می‌کنند. حضرت به یکی از آنها که تورع و توقف کرده می‌گویند تو که در این کار تورع و توقف کردی چرا تورع نکردی در کنار نهر فلان در فلان روز که فلان کار خلاف را انجام دادی؟!»

این گفته بوضوح نشان می‌دهد که شخصی که در خراسان آن دعوت

[صفحه ۵۵]

را می کرده کاری موافق رضای امام انجام می‌داده و شاید فرستاده‌ی خود ایشان بوده است.

این مربوط به مرحله‌ی اول از دوران امام صادق (ع) است و نشانه‌هایی از این قبیل در زندگی آن حضرت هست که به گمان زیاد؛ همه مربوط به همین مرحله ست. تا این که منصور به خلافت می‌رسد. وقتی منصور بر سر کار می‌آید وضع سخت می‌شود و زندگی حضرت برمی‌گردد به وضعی که شاید منطبق باشد بر وضع دوران زندگی امام باقر (ع)، اختناق حاکم می‌شود و فشارهای گوناگون بر آن حضرت وارد می گردد، بارها حضرت به حیره، واسط، رمیله، و جاهای دیگر احضار یا تبعید می‌شوند. دفعات متعدد خلیفه آن حضرت را مورد خطاب و اقدامهای خشم‌آلود قرار می‌دهد. یکبار گفت: «قتلنی الله ان لم اقتلک» [۲۲] «یعنی خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم» یکبار به حاکم مدینه دستور داد که: «ان احرق علی جعفر بن محمد (ص) داره» «خانه‌اش را آتش بزن» که حضرت از آتش عبور کردند و با جملات کوبنده و حرکت متوکلانه‌ی خود، نمایش غریبی را نشان دادند:

«انا ابن‌اعراق الثری انا بن محمد المصطفی» [۲۳].

«من فرزند رگهای تپنده‌ی زمینم، من فرزند محمد مصطفایم»

که این خود بیشتر آن مخالفین را منکوب کرد. برخورد بین منصور و حضرت صادق غالبا، برخورد بسیار سختی است، بارها حضرت را تهدید کرد البته روایاتی هم هست که حضرت پیش منصور تذلل و اظهار کوچکی کرده‌اند و بی‌شک هیچ یک از آنها درست نیست. من دنبال این روایات

[صفحه ۵۶]

رفتم و به این نتیجه رسیدم که هیچ اصل و اساسی ندارد. غالبا می‌رسد به ربیع حاجب که فاسق قطعی است و از نزدیکان منصور است. عجیب این که بعضی گفته‌اند ربیع شیعه یا دوستدار اهل‌بیت بوده! ربیع کجا و شیعه بودن کجا؟ ربیع بن یونس نوکر مطیع و گوش به فرمان منصور است، از آن افرادی است که از کودکی به دستگاه بنی‌عباس راه یافته و نوکری آنها را کرده و حاجب منصور شده و بعد هم به آنان خدمات فراوانی کرده و بالاخره به وزارت رسیده است. وقتی که منصور میمرد، اگر ربیع نبود خلافت از دست خانواده‌ی منصور بیرون می‌رفت و شاید به دست عموهایش می‌افتاد. ربیع که به تنهایی در بالین منصور بود وصیت نامه‌ای را جعل کرد به نام مهدی پسر منصور و مهدی را به خلافت رساند. فضل بن ربیع که بعدها در دستگاه هارون و امین وزارت داشت پسر همین شخص است. این خانواده، خانواده‌ای هستند که به وفاداری به بنی‌عباس معروفند و هیچ ارادتی به اهل‌بیت نداشته‌اند و هرچه ربیع راجع به امام گفته دروغ و جعل است و هدف از آن این بود که حضرت را در سمعه‌ی آن روز محیط اسلامی آدمی وانمود کند که در برابر خلیفه تذلل می‌کند، تا دیگران هم تکلیف خودشان را بدانند. باری، برخورد بین امام صادق و منصور خیلی تند است تا به شهادت امام صادق منتهی می‌شود در سال ۱۴۸.

دوران امام کاظم

دنباله‌ی طرح کلی در زندگی امام موسی بن جعفر (ع) فوق‌العاده پرماجرا و شورانگیز است و به نظر من اوج حرکت مبارزی ائمه مربوط به دوران

[صفحه ۵۷]

زندگی این بزرگوار است که متأسفانه از زندگی آن حضرت یک گزارش درست و روشنگر در دست نداریم. گاه چیزهای در زندگی آن حضرت دیده می‌شود که بیننده را مبهوت می‌کند. مثلا از بعضی روایات برمی‌آید که ایشان چندی دور از چشم عمال حکومت و شاید مخفی یا متواری بوده‌اند یعنی دستگاه هارون در تعقیب آن حضرت بوده و ایشان را پیدا نمی‌کرده است. خلیفه کسانی را می‌برده و شکنجه می‌کرده که بگویید موسی بن جعفر کجاست؟ و این یک امر بی‌سابقه در زندگی ائمه است. از جمله ابن شهرآشوب در مناقب روایتی را نقل می‌کند که چنین چیزی از آن برمی‌آید: «دخل موسی بن جعفر بعض قری الشام متنکرا هاربا» [۲۴] درباره‌ی هیچ یک از ائمه چنین چیزی نداریم. اینها نشان دهنده‌ی یک جرقه‌هایی در زندگی امام موسی بن جعفر است و با ملاحظه‌ی اینهاست که معنای آن زندان و حبس ابد کذایی معلوم می‌شود و الا هارون، اول که به خلافت رسید و به مدینه آمد همان طور که شنیده‌اید موسی بن جعفر را کاملا مورد نوازش قرار داد و احترام کرد و این داستان، معروف است که مأمون نقل می‌کند که حضرت بر دراز گوشی سوار بودند و آمدند تا وارد منطقه‌ای که هارون نشسته بود شدند هرچه خواستند پیاده بشوند هارون نگذاشت قسم داد که باید تا نزد بساط من سواره بیایید و ایشان سواره آمدند، و آن حضرت را احترام کرد و با هم چنین و چنان گفتند وقتی می‌رفتند هارون به من و امین گفت رکاب ابی الحسن را بگیرید تا آخر داستان، جالب این که در این روایت مامون می‌گوید پدرم هارون به همه ۵ هزار دینار و ۱۰۰ هزار دینار (یا درهم) عطیه و

[صفحه ۵۸]

جایزه می‌داد به موسی بن جعفر ۲۰۰ دینار داد در حالی که وقتی حال حضرت را می‌پرسید حضرت به او از گرفتاریهای زیاد و بدی وضع معیشت و عائله‌ی زیاد شکایت کرد (... که حالا این حرفها هم از امام بسیار جالب و پرمعنی است و برای بنده و کسانی که تقیه‌ی دوران بارزه را آزموده‌اند خیلی آشناست و کاملا قابل فهم است که چطور می‌شود امام به مثل هارونی اظهار کند که وضعمان خوب نیست، زندگیمان نمی‌گذرد. در این گونه حرف زدن هیچ تذلل نیست و خیلی از شماها می‌دانم که در دوران رژیم

جبار و دوران خفقان طبیعتا از این کارها کرده‌اید و کاملا هم قابل درک است که انسان با سخنی از این قبیل، دشمن را از وضع و حال و کار خود غافل کند) و قاعدهٔ با این اظهارات، هارون باید برای آن حضرت مبالغ زیاد و مثلا پنجاه هزار دینار (یا درهم) در نظر می‌گرفت. اما فقط ۲۰۰ دینار می‌دهد. می‌گوید از پدرم علت این کار را پرسیدم گفت اگر به او مبلغی را که به گردن گرفتم بدهم اطمینان ندارم که اندکی بعد با صد هزار شمشیرزن از شیعیان و دوستانش به جان من نیفتد. این برداشت هارون است و به نظر من هارون درست هم فهمیده بود.

بعضی خیال می‌کنند که این برداشت ناشی از سعایت ها بوده است ولی این حقیقت قضیه بود. آن زمانی که موسی بن جعفر (ع) با هارون مبارزه می‌کرد واقعا اگر پولی در دستگاه خود داشت خیلی کسان بودند که آماده بودند در کنار موسی بن جعفر شمشیر بزنند و نمونه‌هایش را در مورد غیر ائمه (ع) یعنی امامزادگان دیده‌ایم و ائمه یقینا بیشتر می‌توانستند مردم را دور خود جمع کنند.

بنابراین دوران موسی بن جعفر (ع) دوران اوج است که بعدها به

[صفحه ۵۹]

زندانی شدن آن حضرت منتهی می‌شود.

دوران امام رضا

هنگامی که نوبت به امام هشتم (ع) می‌رسد باز دوران، دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه است و شیعه همه جا گسترده‌اند و امکانات بسیار زیاد است که منتهی می‌شود به مسأله‌ی ولایتعهدی. البته در دوران هارون امام هشتم در نهایت تقیه زندگی می‌کردند. یعنی کوشش و تلاش را داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند، منتهی با پوشش کامل. آدم می‌تواند بفهمد مثلا دعبل خزاعی که درباره‌ی امام هشتم در دوران ولایتعهدی آن طور حرف می‌زند، دفعتاً از زیر سنگ بیرون نیامده بود. جامعه‌ای که دعبل خزاعی می‌پرورد یا ابراهیم بن عباس را که جزو مداحان علی بن موسی الرضاست، یا دیگران و دیگران را، این جامعه بایستی در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر سابقه داشته باشد. چنین نیست که دفعهٔ و بدون سابقه‌ی قبلی در مدینه و در خراسان و در ری و در مناطق گوناگون ولایتعهدی علی بن موسی الرضا (ع) را جشن بگیرند اما قبلا چنین سابقه‌ای نداشته باشد. آنچه در دوران علی بن موسی الرضا یعنی ولایتعهدی، پیش آمد (که حادثه‌ی بسیار مهمی است و بنده سال گذشته در پیام به زمینه‌ها و علل آن اشاره کردم) نشان دهنده‌ی این است که وضع علاقه‌ی مردم و جوشش محبت های آنان نسبت به اهل‌بیت در دوران امام رضا (ع) خیلی بالا بوده است. به هر حال بعد هم که اختلاف امین و مأمون پیش آمد و جنگ و جدال بین خراسان و بغداد پنج سال طول کشید، همه‌ی اینها موجب شد که علی بن موسی الرضا (ع) بتوانند کار وسیعی بکنند که اوج آن به مسأله‌ی

[صفحه ۶۰]

ولایتعهدی منتهی شد. متأسفانه آن جا هم باز با حادثه‌ی شهادت، این رشته قطع شد و یک دوران جدیدی آغاز گشت که دوران محنت و غم اهل‌بیت است. به نظر بنده از دوران امام جواد (ع) به بعد برای اهل‌بیت بدتر و محنت بارتر از همه‌ی اوقات است. این یک ترسیم کلی از زندگی سیاسی ائمه علیهم‌السلام بود که عرض شد.

همان طور که قبلا گفته شد من بحث خود را دو قسمت کرده بودم. یک قسمت ترسیم کلی بود که تا این جا تمام می‌شود. قسمت دیگر، نمودارهایی از حرکات مبارزی در زندگی ائمه است که شاید وقت کافی اکنون برای بیان آن نباشد و لازم باشد که بیش از این مزاحم برادران عزیز و دوستان ارجمند نشوم. اما آن چیزهایی که به نظر من رسید و فرصت کردم در ظرف پریروز و دیروز چند ساعتی کار کنم و در میان یادداشتهای قدیمیم آنها را گرد بیاورم اینهاست که عناوین آنها را ذکر می‌کنم البته عناوین قابل بحث فقط اینها نیست. اما من برای این که اگر دیگران بخواهند کار کنند موضوعاتی در اختیارشان باشد بخشی از عناوین را عرض

می کنم.

یکی از مسائل، ادعـای امامت و دعوت به امامت است که این در زنـدگی ائمه (ع) هرجا هست نشانه‌ی حرکت مبارزی است و این یک فصل مبسوطی است که روایات آن در ابواب مختلف وجود دارد از جمله روایات: «الأئمـهٔ نور الله» [۲۵] در کافی و روایت امام هشتم (ع) در معرفی امامت [۲۶] و نیز روایات متعـدد در زندگی امام صادق (ع) و مجادلات اصـحاب ایشان با طرفهای گوناگون و روایات مربوط به زندگی امام حسین

[صفحه ۶۱]

علیه‌السلام در هنگام دعوت اهل عراق و روایات فراوان دیگر.

مسألهی دیگر برداشت خلفـا از ادعاهـا و کارهای ائمه (ع) است. شـما می‌بینیـد که از زمان عبـدالملک تا زمان متوکل همواره یک تلقی و برداشـت از هـدف و برنـامه‌ی ائمه (ع) وجـود داشـته و همیشه خلفـا و عمـال شـان بـا یـک نگـاه به ائمه می‌نگریسـتند و قهراً دربـاره‌ی آنان تصـمیم مشابهی می‌گرفتنـد. این نکته‌ی مهمی است که نمی‌شود ازآن آسان عبور کرد. چرا اینها از زنـدگی ائمه این طور برداشت می‌کردنـد؟ مثلا جمله‌ی: «خلیفتان یجبی الیهما الخراج» [۲۷] که درباره‌ی موسـی بن جعفر علیه‌السلام یا: «هذا علی ابنه قـد قعـد و ادعی الامـر لنفسه» که دربـاره‌ی علی بن موسـی (ع) می‌گفتنـد و یا جملات مشابهی که درباره‌ی ائمه‌ی دیگر، همه نشان می‌دهـد چه ادعاها و داعیه هایی را خلفا و دوسـتان خلفا از زندگی ائمه برداشت می‌کردند. این قابل توجه و یکی از آن نکات مهم است.

مسأله‌ی دیگر اصـرار خلفا بر این که امامت را نسبت به خودشان بدهند و حساسیت شـیعه که با این امر مخالفت کنند است. مثلا به این نمونه که نظایری هم دارد توجه کنید: «کثیر» که از شـعرای بزرگ طراز اول دوره‌ی نخستین اموی است (یعنی، ردیف فرزدق و جریر و اخطل و جمیل و نصیب و غیرهم) شیعه و از علاقه‌مندان امام باقر (ع) بوده است: روزی آمد خدمت امام باقر (ع). حضرت با حال اعتراض گفتند:

«امتـدحت عبـدالملک!؟ قال: یابن رسول الله ما قلت له یا امام الهدی و انما قلت له اسدو و الأسد کلب، و یا شـمش و الشـمس جماد ویا بحر و البحر

[صفحه ۶۲]

موات » [... ۲۸].

«شنیدم مـدح عبـدالملک را کرده‌ای!؟ دسـتپاچه شد و گفت: من امام الهدی به او نگفتم، من به او شـیر و خورشـید و دریا و کوه و اژدها لقب داده‌ام و اینها هیچ کدام ارزشـی ندارد ... بدین ترتیب عمل خود را توجیه کرد، حضـرت تبسـمی کردند و آنگاه کمیت اسدی برخاست وآن قصیده‌ی هاشمیه‌ی خود را خواند که با این بیت شروع می‌شود»

من لقلب متیم مستهام

غیر ما صبوهٔ و لا احلام

و می‌رسد به این بیت:

ساسهٔ لاکمن یری رعیهٔ الناس

سواء و رعیهٔ الانعام [۲۹].

این نمونه روشن می‌کنـد که ائمه نسبت به این که عبـدالملک مدح بشود حساس بودند اما دوسـتانی مثل کثیر حساسیت شان روی «امام الهـدی» بود. می‌گفتنـد ما به او امام الهـدی نگفتیم و این نمونه خود علاقه‌ی شدید خلیفه را به این که به او امام الهدی بگویند نشان می‌دهد.

در زمان بنی‌عباس این علاقه و اصرار بیشتر بود مروان بن ابی حفصه اموری که از شعرای مداح و وابسته و مزدور هم بنی‌امیه و هم بنی‌عباس بود (عجیب این است که وی زمان بنی‌امیه شاعر دربار بود بعد که بنی‌عباس بر سر کار آمدند باز شاعر دربار شد چون شاعر بسیار قوی و زبان آوری بود آنها هم او را با پول می‌خریدند) هنگامی که مدح بنی‌عباس را می‌گفت اکتفا به این نمی‌کرد که از کرم شان و شجاعت شان و دیگر خصال شان بگوید، بلکه آنها را به پیغمبر نسبت می‌داد و شؤون و مقامهای مورد نظرشان را برای آنان ثابت می‌کرد یکی از شعرهای او این است:

[صفحه ۶۳]

انی یکون و لیس ذاک بکائن

لبنی البنات وراثهٔ الاعمام

یعنی چگونه چنین چیزی ممکن است که دختر زادگان، ارث عمو را ببرند؟ خوب، عموی پیغمبر عباس ارثی دارد و چرا دختر زادگان که اولاد فاطمه هستند می‌خواهند ارث او را ببرند! ببینید دعوا بر سر خلافت است، یک جنگ حقیقی فرهنگی و سیاسی است. و در مقابل، آن شاعر طائی شیعی معروف یعنی، جعفر بن عفان طائی می‌گوید:

لم لا یکون؟ و ان ذاک لکائن

لبنی البنات وراثهٔ الاعمام

للبنت نصف کامل من ماله

و العم متروک بغیر سهام [۳۰].

یعنی، دختر نصف مال پدر را می‌برد و عمو از مال آن کسی که دختر دارد هیچ نمی‌برد. پس شما ارثی ندارید که طلب کنید. باری این یک نمونه از حساسیت یاران ائمه (ع) در مقابل داعیه های امامت است.

مسأله‌ی دیگر تأیید و حمایت ائمه (ع) از حرکات خونین است که یکی از بحثهای شورانگیز زندگی ائمه (ع) است و حاکی از همین جهت گیری مبارزی است. اظهارات امام صادق درباره‌ی معلی بن خنیس هنگامی که به دست داوود بن علی کشته شد، اظهارات درباره‌ی زید، درباره‌ی حسین بن علی شهید فخ و دیگران. روایت عجیبی را دیدم در نور الثقلین که نقل می‌کند از علی بن عقبه:

«ان ابی قال دخلت انا و المعلی علی ابی عبدالله (ع) فقال (ع): ابشروا انتم علی احدی الحسنیین، شفی الله صدورکم، و اذهب غیظ قلوبکم، و انا لکم من عدوکم، و هو قول الله تعالی: و یشف صدور قوم مؤمنین، و ان مضیتم قبل ان یروا ذلک مضیتم علی دین الله الذی رضیه

[صفحه ۶۴]

لنبیه (ص) و لعلی (ع)» [۳۱].

«من و معلی بر حضرت ابی‌عبدالله (ع) وارد شدیم حضرت فرمود: بشارت باد شما را که یکی از دو نیکوترین (پیروزی یا شهادت) متعلق به شماست، خدا سینه‌ی شما را شفا داد (شفا دهد) و خشم و دل شما را فرو نشانید (فرو نشاند) و شما را بر دشمنان مسلط کرد (مسلط کند) و این همان وعده‌ی الهی است که فرمود: و یشف صدور قوم مؤمنین. اگر شما پیش از آن که به این پیروزی دست یابید از دنیا میرفتید (بروید) بر دین خدا که آن را برای پیامبرش (ص) و علی علیه‌السلام پسندیده است درگذشته بودید (درمی گذرید)».

این روایت از این جهت مهم است که در آن سخن از مبارزه و پیروزی و کشتن و کشته شدن است، بخصوص که مخاطب در آن معلی بن خنبس است که سرنوشت او را می‌دانم. امام بی‌مقدمه مطلب را شروع می‌کند و معلوم است که از چیزی و حادثه‌ای حرف

می‌زند، اما آن حادثه هم معلوم نیست. در تعبیرات «شفی الله صدورکم » ... هم احتمال هست که حضرت دعا می‌کنند و هم احتمال بیشتر هست که خبر از آنچه واقع شده می‌دهند. آیا این دو نفر از کاری و درگیری‌ای می‌آمده اند که حضرت از آن خبر داشته؟ و شاید خود به آنان مأموریت آن را داده بوده است؟! باری لحن حدیث بنا بر هریک از این دو معنی و دو احتمال، بوضوح حاکی از حمایت امام از حرکات تند و پرخاشگرانه ای است که زندگی روزمره‌ی معلی بن خنیس هم از آن حکایت می‌کند. و جالب این است که این معلی باب امام صادق (ع) بوده که این مطلب و این تعبیر (تعبیر باب) یکی دیگر از آن مباحث قابل تأمل و تعقیب است.

[صفحه ۶۵]

این کسانی که در روایات به عنوان «باب» ائمه (ع) معرفی شده‌اند کی ها بودند؟ که غالبا هم کشته یا به کشته شدن تهدید شده‌اند؟ مانند: یحیی بن ام طویل، معلی بن خنیس، جابر بن یزید جعفی...

یک بحث دیگر در زندگی ائمه (ع) زندانها و تبعید ها و تعقیب هاست. و به نظر بنده این فصلی است که باید دقیقا دنبال شود و مطالب زیادی در آن قابل دقت و بررسی است که اکنون وقت برای ورود در آن کافی نیست.

بحث دیگر، برخورد تند و زبان صریح و تیز ائمه (ع) در برابر خلفاست نکته‌ی قابل دقت در این بحث آن است که این بزرگواران اگر اشخاص محافظه‌کار و سازش کاری بودند باید مثل دیگر علماء و زهاد آن عصر، زبان نرم و لحن دور از معارضه را انتخاب می‌کردند. می‌دانید که علماء و زهاد زیادی بودند که خلفا به آنها علاقه و شاید ارادت داشتند، هارون می‌گفت:

کلکم یمشی روید

کلکم یطلب صید

غیر عمرو بن عبید

اینها خلفا را نصیحت می‌کردند، و حتی گاهی آنها را به گریه هم می‌آوردند، اما مواظب بودند که به آنان جبار و طاغی و غاصب و شیطان و هرچه این معانی را برساند نگویند. اما ائمه (ع) می‌گفتند، حقایق را افشا می‌کردند و ملاحظه‌ی هیبت و قدرت زمامداران آنها را به سکوت وادار نمی‌کرد.

یک بحث دیگر، تندی های خلفا بر ائمه (ع) است. مثل آنچه در مواردی میان منصور با امام صادق (ع) یا هارون با موسی بن جعفر (ع) گذشته و قبلا به بعضی از آنها اشاره کرده‌ام.

استراتژی امامت

بحث دیگری که کاملا جالب و قابل تعقیب است، داعیه هایی است

[صفحه ۶۶]

که حاکی از استراتژی امامت است. گاه در اظهارات و مباحثات ائمه (ع) بیانات و داعیه هایی مطرح می‌شود که عادی نیست و حاکی از هدف و خط مشی خاصی است که همان استراتژی امامت است.

از جمله‌ی این موارد گفتگوی حضرت موسی بن جعفر (ع) با هارون درباره‌ی فدک است. هارون روزی به امام کاظم (ع) گفت: «حد فدکا حتی اردها الیک» یعنی حدود فدک را معین کن تا آن را به تو برگردانم. فکر می‌کرد با این کار، شعار فدک را که در خاندان اهل‌بیت همواره بعنوان یک سند مظلومیت تاریخی مطرح بود، بی‌اثر کند و این حربه را از آنان بگیرد، و شاید با این کار، مقایسه‌ای میان خود و آنان که روزی فدک را از تصرف آنان خارج کرده‌اند، در ذهن شیعیان اهل‌بیت به وجود آورد. حضرت ابتدا امتناع کردند و سپس که او اصرار کرد، گفتند:

«لا آخذها الا بحدودها»

«اگر قرار است فدک را برگردانی باید با محدوده‌ی واقعی‌اش آن را بدهی».

هارون قبول کرد. امام شروع کردند حدود فدک را معین کردن، فرمودند:

«اما الحد الاول فعدن»

«یک سوی آن عدن است!»

حالا ـ این گفتگو در مدینه یا بغداد انجام می گیرد، امام منتهی الیه جزیرهٔ العرب یعنی عدن را یک حد فدک معرفی می کند...!

«فتغیر وجه الرشید و قال: ایها!» رنگ هارون تغییر کرد و بی‌اختیار گفت: اوه!. حضرت فرمود:

«و الحد الثانی سمرقند»

[صفحه ۶۷]

«یک سوی دیگر آن سمرقند است».

یعنی منتهی الیه شرقی قلمرو حکومت هارون! «فاربد وجهه» رنگ هارون تیره شد. حضرت ادامه داد:

«و الحد الثالث افریقیه»

«مرز سوم آن، تونس است!»

یعنی منتهی الیه غربی کشور. «فاسود وجهه و قال: هیه!» صورت هارون از خشم سیاه شد و گفت: عجب؟!! و بالاخره حضرت فرمود:

«و الحد الرابع سیف البحر مما یلی الجزر و ارمینیه»

«مرز چهارم آن، کناره‌ی دریاست، پست جزیره‌ها و ارمنستان »...

یعنی منتهی الیه شمالی کشور. هارون از روی عصبانیت و استهزاء گفت: «فلم یبق لنا شیی، فتحول الی مجلسی» یعنی در این صورت پس چه چیزی برای ما باقی ماند! برخیز بر سر جای من بنشین!

«قال موسی قد اعلمتک اننی ان حددتها لن تردها»

«حضرت فرمود: به تو گفته بودم که اگر مرزهای فدک را بگویم آن را بر نخواهی گردانید!»

در پایان حدیث آمده است که: «فعند ذلک عزم علی قتله» یعنی، این جا بود که هارون تصمیم گرفت امام را به قتل برساند.

در این گفتگو بارزترین مطلب، داعیه‌ی موسی بن جعفر (ع) است، همان چیزی که هارون هم دریافت و کمر به قتل آن حضرت بست. و از این قبیل اظهارات که مدعای ائمه (ع) را آشکار می‌سازد در زندگی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و امام رضا (ع) دیده می‌شود که جمعبندی آن، استراتژی امامت را ترسیم می کند.

[صفحه ۶۸]

برداشت اصحاب از خط مشی امامان

یکی دیگر از مباحث قابل بررسی و پیگیری در شرح حال ائمه (ع)، برداشت اصحاب ائمه (ع) از هدف و خط مشی و مدعای آن بزرگواران است، بدیهی است که اصحاب ائمه از ما به آن بزرگواران نزدیکتر و به هدف و داعیه‌ی آنان آگاه‌تر بوده‌اند. آیا آنها در این باره چه تلقی و برداشتی داشتند؟ آیا ما در روایات به این نکته که آنان منتظر قیام و «خروج» ائمه بوده‌اند، برخورد نمی‌کنیم؟ داستان مردی از خراسان را همه می‌دانیم که نزد امام صادق (ع) آمد و خبر داد که چند صد هزار مرد مسلح منتظر اشاره‌ی آن حضرتند تا قیام کنند، و حضرت پس از آن که درباره‌ی عدد مزبور اظهار تردید و تعجب کردند و او پی در پی، عدد را کم کرد و حضرت در پایان تأکید بر کیفیت افراد، تعدادی را ذکر کردند (۱۲ یا ۱۵ یا ... نفر به اختلاف روایات) و فرمودند: اگر به این تعداد

یارانی داشتم قیام می کردم.

افراد زیـادی از این قبیـل به امـام مراجعه و تقاضـای قیـام (به تعبیر روایـات: خروج) می کردنـد (البته مواردی هم مراجعه کننـد گان، جاسوسـان بنی‌عباس بودنـد که از جوابهای امام به آنان می‌شود جاسوس بودن آنان را حـدس زد) این افراد چرا مراجعه می کردنـد؟ آیا غیر از این است که در فرهنگ شیعه در آن روز مسألهی خروج و قیام برای ایجاد دولت حق، یک امر حتمی و یک هدف مسلم ائمه (ع) به شمار می‌رفت و تلقی اصحاب و شیعیان این بود که ائمه (ع) منتظر فرصت مناسب برای اقدام به آن می‌باشند.

روایت جالبی در این باب دیـدم که از آن می‌شود فهمید که این تلقی در سطوح اصحاب بلند مرتبه‌ای چون زرارهٔ بن اعین چگونه بوده است. روایت

[صفحه ۶۹]

در رجـال کشـی است: روزی زراره نزد امـام صادق (ع) می آیـد و می گویـد: یکی از یاران ما از دست طلبکاران گریخته است، اگر «این امر» نزدیک است صبر کنـد تا با قائم خروج کند و اگر در آن تأخیری هست با آنان از در مصالحه درآید. حضـرت می‌فرماید: خواهـد شـد. زراره می‌پرسد: تا یک سال؟ امام می‌فرماید: ان شاء الله خواهد شد. دوباره می‌پرسد؟ تا دو سال؟ باز می‌فرماید: ان شاء الله خواهد شد، و زراره خود را قانع می کند که تا دو سال دیگر حکومت آل علی بر سر کار خواهد آمد.

یقینا زراره شـخص ساده و بی‌اطلاعی نبود، او یکی از اصـحاب نزدیک امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بود. با این حال چگونه اسـت که او تشکیل حکومت علوی را این قدر نزدیک می‌بیند؟

در روایت دیگری هشـام بن سـالم نقـل می کنـد که روزی زراره به من گفت: «لا تری علی اعوادها غیر جعفر.» یعنی، برفراز پایه‌های خلافت، کسـی جز جعفر بن محمد (ع) را نخواهی دید. می گوید: هنگامی که امام صادق (ع) وفات یافت به او گفتم: آیا آن حرف را به یاد می‌آوری؟ و می‌ترسـیدم آن را انکار کند. گفت: بلی، به خدا من آن را به نظر خودم گفته بودم (می‌خواسته است این شبهه پیش نیاید که آن را از امام نقل کرده است).

از روایـات متعـددی که در زمینه‌ی انتظار قیام یا درخواست آن از سوی اصـحاب ائمه (ع) وجود دارد به روشـنی می‌توان فهمیـد که هـدف ائمه (ع) یعنی، تشـکیل حکومت علوی و تلاش برای آن و متوقع بودن آن، از جمله‌ی مسـلمات در نظر شـیعیان و حتی یاران نزدیک ائمه (ع) بوده است. و این قرینه‌ای حتمی بر هدف و خط مشی ائمه (ع) است.

[صفحه ۷۰]

بحث دیگر این است که آیا علت بغض و خصومت خلفا با ائمه (ع) چه بوده است؟ آیا فقط حسادت آنان به مقامات معنوی و توجه و علاقه‌ی مردم به ائمه (ع)، موجب و انگیزه‌ی آن همه دشـمنی بوده است؟ و یا عامل اصلی چیز دیگری است؟ البته شک نیست که ائمه (ع) محسود خلفا و دیگران بوده‌اند و در ذیل آیه‌ی:

«ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله» [۳۲].

روایاتی به این مضـمون هست که: «نحن المحسودون» [۳۳] یعنی، آنان که در این آیه اشاره شـده که مورد حسـد قرار می گیرند، ما هستیم. اما بایـد دیـد که به چه چیز ائمه (ع) حسد می‌بردند؟ آیا حسد به علم و تقوای آنان بود؟ می‌دانیم علما و زهاد زیادی در آن زمـان بودنـد که به همین صـفات در میـان مردم شـناخته شـده و علاقه‌منـدان و یـاران زیـادی هم داشـتند. چهره‌هـای معروفی ماننـد: ابوحنیفه، ابویوسف، حسن بصـری، سـفیان ثوری، محمـد بن شـهاب و دهها نفر از قبیـل آنان، پیروان و هواداران زیادی داشـته و از معروفیت و محبوبیت برخوردار بوده‌انـد، در عین حـال خلفـا نه فقـط به آنـان حسـد و بغض نمی‌ورزیدنـد بلکه برخی از آنـان مورد ارادت و محبت خلفا نیز بودند.

بـه نظر مـا علـت اصـلی خصـومت شدیـد خلفـا بـا ائمه (ع) را که عمومـا به شـهادت آنـان پس از اسـارت هـا و تبعیـد هـا و زنـدانها

می‌انجامید، در چیز دیگری باید جستجو کرد، و آن داعیه‌ی خلافت و امامت بود که ائمه (ع) داشتند و آن دیگران نداشتند. این نیز از بحثهایی است که می‌تواند مورد تعقیب و تحقیق

[صفحه ۷۱]

قرار گیرد.

یکی دیگر از مباحث قابل بررسی و تحقیق، حرکات تند و معارضه آمیز اصحاب ائمه (ع) با دستگاه خلافت است. نمونه‌های این گونه حرکات را در سراسر دوران امامت می‌توان مشاهده کرد. در زمان امام سجاد (ع) یعنی، در اوج اختناق، یحیی بن ام طویل حواری آن حضرت به مسجد مدینه می‌آمد و خطاب به مردمی که تسلیم دستگاه خلافت بودند و یا خطاب به کارگزاران حکومت، آیه‌ای را می‌خواند که سخن حضرت ابراهیم (ع) به کفار را حکایت می‌کند:

«کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوهٔ و البغضاء » [... ۳۴].

و همچنین در کناسه‌ی کوفه خطاب به جمع مردم و گروه شیعیان سخنانی را با صدای بلند ایراد می‌کند که همه متضمن تعرض به جریان سیاسی حاکم است.

معلی بن خنیس در مراسم نماز عید هنگامی که با مردم به صحرا می‌رفت، با لباس ژولیده و سر و صورتی شوریده و چهره‌ای غمگین دیده می‌شد و چون خطیب به منبر می‌رفت، دستها را بلند می‌کرد و می‌گفت: «اللهم ان هذا مقام خلفائك و اصفیائك و موضع امنائك ... ابتزوها » ... پروردگارا این منبر و جایگاه متعلق به جانشینان و برگزیدگان تست که اینك از آنان غصب شده و به چنگك دیگران افتاده است.

متأسفانه این صحابی عالی مقام که امام صادق (ع) قاتل او را لعن و نفرین کردند و او را مورد ستایش قرار داده‌اند مورد بی لطفی بعضی قرار

[صفحه ۷۲]

گرفته و در وثاقت او تردید کرده‌اند، و بعید نیست که در منشأ این نظرات، دست خبیث بنی‌عباس نیز دخالت داشته باشد.

مسأله‌ی دیگر که دارای دامنه‌ای وسیع و بحثی عمیق است مسأله‌ی تقیه است. در فهم این عنوان، لازم است همه روایاتی که مربوط به کتمان و حفاظ و پنهان‌کاری است دیده شود تا با توجه به داعیه‌ی ائمه (ع) که از فصول و مباحث گذشته به دست می‌آید و نیز با توجه به شدت عملی که خلفا در برابر این داعیه و فعالیتهای ائمه (ع) و اصحاب ائمه (ع) نشان می‌دادند معنای حقیقی تقیه فهمیده می‌شود.

آنچه شکی در آن نمی‌ماند این است که تقیه به معنای تعطیل کار و تلاش نیست، بلکه به معنای پوشیده نگهداشتن کار و تلاش است. و این با مراجعه به روایات بطور کامل آشکار می‌شود.

اینها بخشی از مباحث مهم مربوط به زندگی ائمه (ع) است، و البته مباحث فراوان دیگری نیز درباره‌ی زندگی سیاسی این بزرگواران هست که دیگر حتی فرصت ذکر فهرست آنها هم نیست هرچند یادداشتهای مربوط به آن را همراه آورده‌ام. بنده در همه‌ی این زمینه‌ها کار زیادی کرده‌ام، ولی متأسفانه امروز فرصت ادامه و جمعبندی آنها را ندارم. ای کاش صاحب همت هایی پیدا شوند و این کار را دنبال کنند و زندگی سیاسی ائمه علیهم‌السلام جمعبندی شده به دست مردم برسد و ما بتوانیم آن را بعنوان درس و الگو در اختیار داشته باشیم و نه فقط بعنوان یک خاطره‌ی جاودانه.

و السلام علیکم و رحمهٔ الله

پاورقی

[۱] الفصول المهمه، ص ۱۶۴.

[۲] مفاتیح الجنان – و بحار، ج ۹۹، ص ۱۷.

[۳] المستدرک، باب ۳۸، از ابواب احکام لباس.

[۴] بحار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

[۵] مغنی اللبیب، باب اول، مبحث همزه.

[۶] بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۳ – ۱۴۲.

[۷] بحار۷ ج ۴۶، ص ۱۴۳ – ۱۴۲.

[۸] بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

[۹] ناسخ التواریخ، جلد دوم، احوال امام سجاد (ع)، ص ۱۵.

[۱۰] بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

[۱۱] تحف العقول، ص ۲۴۹.

[۱۲] تحف العقول، ص ۲۵۲.

[۱۳] تحف العقول، ص ۲۷۲.

[۱۴] بحار، ج ۴۶، ص ۲۵۸.

[۱۵] بحار، ج ۴۶، ص ۳۶۱.

[۱۶] اصول کافی ج ۲، ص ۱۹۰.

[۱۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۰.

[۱۸] بحار، ج ۴۶، ص ۲۲۰.

[۱۹] بحار، ج ۴۷، ص ۵۸.

[۲۰] بحار، ج ۴۷، ص ۷۲.

[۲۱] بحار، ج ۴۷، ص ۷۲.

[۲۲] بحار، ج ۴۷، ص ۱۷۴.

[۲۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۸.

[۲۴] احتجاج طبرسی، ص ۳۹۲.

[۲۵] کافی، ج ۱، ص ۲۷۶.

[۲۶] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۱۶.

[۲۷] بحار ج، ۴۶، ص ۱۲۵.

[۲۸] بحار، ج ۴۶، ص ۳۳۸.

[۲۹] بحار، ج ۴۶، ص ۳۳۸.

[۳۰] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۹۴.

[۳۱] تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۹۰.

[۳۲] نساء/۵۴.

[۳۳] المیزان، ج ۴، ص ۳۸۴.

[۳۴] ممتحنه /۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹